



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش ، پاسخ های متفرقه

کتاب پنجم



فهرست مطالب

- سوال ۱: بیداری اسلامی در جهان چه ویژگی‌هایی دارد - لطفاً کوتاه پاسخ دهید؟ ۳
- سوال ۲: می‌گویند: خداوند متعال در قرآن کریم بهشت را بر همه‌ی صحابه‌ی پیامبر اکرم (ص) واجب خوانده است، اما شیعیان به آنها لعنت کرده و فحش می‌دهد و این خلاف نص صریح است! پاسخ چیست؟ ۴
- سوال ۳: در سایت‌ها مدعی‌اند: پدر میر حسین موسوی از غصه‌ی فراق او دق کرد، برخی دیگر مدعی‌اند که او اصلاً پدرش را قبول نداشت؟ ۶
- سوال ۴: می‌گویند نامه‌ی اعمال ما هر دو شنبه و پنجشنبه به محضر امام عرضه می‌شود. اولاً سندش چیست؟ و ثانیاً آیا با ستارالعیوب بودن حق تعالی منافات ندارد؟ ۷
- سوال ۵: قبول کردیم که مباحث مطروحه‌ی در سی‌دی «ظهور بسیار...» متقن نیست، اما چرا برخی آن را خطرناک نیز خوانده‌اند؟ و ثانیاً آیا این خطر اعتقادی است یا سیاسی؟ چرا ۹
- سوال ۶: اسلام را به دو علت در تبلیغات سایبری و برخی محیط دانشجویی نقد می‌کنند: یکی ازدواج‌های پیامبر اکرم (ص) و دیگری جنگ‌های ایشان. پاسخ چیست؟! ۱۲
- سوال ۷: چرا غرب (آمریکا و اروپا) این قدر اصرار بر ترویج فرهنگ همجنس‌گرایی دارد، مگر چه فایده‌ای برای آنها دارد؟ ۱۴
- سوال ۸: منظور مشایبی از رسیدن اول رجب و تبعیت مستقیم از حضرت ولی عصر (عج) چیست؟ ۱۶
- سوال ۹: در مورد خروج منی، آیات ۶ و ۷ سوره الطارق با علم امروز منافات دارد زیرا منی مرد از بیضه و پروستات خارج می‌شود و یعنی اوول زن از رحم زن خارج می‌شود. لطفاً راهنمایی کنید. ۱۸
- سوال ۱۰: چرا برای سلامتی امام زمان (عج) صلوات می‌فرستیم؟ مگر ایشان معصوم نیستند و از طرف خدا محافظت نمی‌شوند و مگر غایب نیستند؟ ۲۰
- سوال ۱۱: در مورد مقوله‌ی شانس توضیح دهید. می‌گویند برخی از پدیده‌های علمی بر اساس شانس است. آیا این با برهان نظم منافات ندارد؟ ۲۱
- سوال ۱۲: دلیل بطلان مذهب «واقفیه - معتقدین به ختم امامت به امام موسی کاظم علیه‌السلام و غیبت ایشان» و امثال آنان چیست؟ ۲۳
- سوال ۱۳: مشایبی گفته: پیامبر (ص) نفرمود که سراغ ساحر نروید، بلکه کفار گفته‌اند که سراغ پیامبر (ص) نروید چون سحر می‌کند؟ آیا صحیح است و پاسخ چیست؟ ۲۵
- سوال ۱۴: علل و عواقب تنبلی در نماز چیست و چگونه جلوی این تنبلی را بگیریم؟ ۲۷
- سوال ۱۵: یک مسیحی گفت: مگر شما انجیل اصل را خوانده‌اید که می‌گویید انجیل تحریف شده است؟ تا با اصل قیاس و تطبیق داده نشود، پذیرش تحریف مقبول نیست. ۲۸
- سوال ۱۶: آیا نماز خواندن قبل از سن بلوغ نیز اجر و پاداشی دارد؟ ۲۹
- سوال ۱۷: دجال و دابة الارض چه کسانی هستند؟ قبل از ظهور می‌آیند یا پس از ظهور؟ ۳۰

- سوال ۱۸: اخیراً با sms یا ایمیل اذکاری ارسال می کنند که مثلاً ۸ یا ۹ بار بگویند و برای ۸ یا ۹ نفر بفرستید، ۹ روز دیگر یک خبر خوش می شنوید و اگر انجام ندهید یک بلا می بینید؟ آیا صحت دارد؟ ۳۱
- سوال ۱۹: مگر حضرت علی (ع) که از علوم الهی برخوردار بود نمی دانست که در «لیلة المبيت» کشته نخواهد شد، پس چرا کار او را بسیار شجاعانه می دانیم؟ ۳۲
- سوال ۲۰: آیا امام زمان (عج) را می توان دید - چگونه؟ یا اساساً رؤیت نمی شوند؟ ۳۴
- سوال ۲۱: سنی ها به ما می گویند: آیا در میان شما ۳۱۲ نفر انسان صالح پیدا نمی شود که امام زمانتان ظهور کند؟ و چرا امام شما خائف است؟ ۳۶
- سوال ۲۲: مجری شبکه ی تلویزیونی قرآن به نقل از بزرگان گفت: پول حج مال حج است و پول جهیزیه مال جهیزیه ... و نباید کسی پول حج را کمک به نیازمندان نماید؟ ۳۸
- سوال ۲۳: چگونه می شود که انسان همیشه شاد باشد؟ ۴۰
- سوال ۲۴: ریا چیست؟ می گویند: هیچ کار خوبی نباید علنی شود، چون ریا می شود؟ ۴۱
- سوال ۲۵: اگر واقعاً لقمه ی حرام دل را سیاه می کند، تقصیر کسی که از نوزادی به او لقمه ی حرام داده شده است چیست؟ ۴۳
- سوال ۲۶: چرا شیعه فقط اسنادی از اهل سنت را نقل و استناد می کند که موافق نظرش است؟ آیا این هوای نفس نیست؟ ۴۴
- سوال ۲۷: می گویند اگر فضیلت هایی که به پیامبر (ص) یا امامان (ع) داده شده، به ما نیز داده می شد، آن گونه بودیم. مثل این که امام زمان در ۵ سالگی به امامت رسید؟ ۴۵
- سوال ۲۸: برخی از خانمها در توجیه آرایش و بدحجابی شان می گویند: می خواهیم شوهرمان به دیگری نگاه نکند و یا می خواهیم زیبا باشیم. پاسخ دینی و روانشناختی چیست؟ ۴۷
- سوال ۲۹: ریشه ی این تفکر که با عقل می شود خدا را شناخت و معصیت نیز نمود، لذا نیازی به احساس نیست، کجاست و آیا پاسخ عقلی و قرآنی دارد؟ ۴۹
- سوال ۳۰: چرا بعد از ۱۴۰۰ هنوز در شهادت ها یا روز عاشورا (دهه) سیاه می پوشیم؟ ۵۱

سوال ۱: بیداری اسلامی در جهان چه ویژگی‌هایی دارد - لطفاً کوتاه پاسخ دهید؟ (۲۳ اسفند ۱۳۸۹)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

بیداری به فرموده‌ی حضرت علی (علیه‌السلام) که همان تشریح «جهان‌بینی» اسلامی می‌باشد در این است که انسان بدانند «از کجا آمده، در کجا هست و به سوی کدام مقصد روان است». چرا که اگر انسان به این حقایق آگاه و هوشیار گردید، به سوی رشد حرکت می‌کند و اگر غافل شد، حتماً از مسیر درست یا همان «صراط مستقیم» در تعبیر فرهنگ اسلام، خارج می‌شود، لذا سقوط و هلاکتش حتمی است.

الف - کمال انسان در این است که «بنده»ی هیچ چیزی و یا هیچ کسی نگردد، مگر «الله جل جلاله». لذا اولین گام «بیداری اسلامی» در این است که بدانند و بفهمند «خدایی هست - جهان بی‌هوده خلق نشده است - کمال و سعادت فقط منافع شخصی و لذت‌های جسم نیست». همین فهم او را به سوی «ارزش‌های» واقعی، اخلاق، معنویت و آنچه موجب تکامل انسان و جامعه‌ی بشر است می‌کشد. لذا «لا اله الا الله» به عنوان اولین شعار و شعار اصلی و ستون عقاید اسلامی قرار گرفته است.

ب - در همین راستا انسان سعی دارد که موانع رشد و تکامل فرد و جامعه را از میان بردارد که حکومت‌های طاغوتی سنگ بنای آن است. لذا در مقابل هر گونه: جهل، ظلم و انحرافی ایستادگی می‌کند.

پس گام اول در بیداری اسلامی جهان، عمل به «لا اله الا الله» است که در ایستادگی در مقابل حکام جور، کفر و استکبار تجلی می‌یابد. همان چیزی که امروزه در جهان اسلام بیشتر و در جهان غرب کم و بیش شاهد آغازش هستیم.

ج - بدیهی است وقتی «حکومت‌های طاغوتی» مورد مخالفت قرار گیرند، نه تنها رهبران، بلکه حقیقت و واقعیت «ایسم»‌های آنان که در راستای تحقق اهدافشان است نیز معلوم و مشهود جهانیان می‌گردد، لذا آنها را کنار می‌گذارند و با اعتقادی که به «لا اله الا الله» یافته‌اند، درمی‌یابند که هیچ قانونی برای بشر، هدایتگر نیست، الا قوانین الهی که در اسلام تکمیل و بیان شده است. لذا به دنبال استقرار «حکومت اسلامی» در مملکت وجود و سپس جامعه می‌روند.

د - با توجه به نکات فوق، معلوم می‌شود که اولین گام از بیداری اسلامی، همان تحول در «شناخت» است که محصول تأمل، تفکر و تعقل است. و یا به بیانی دیگر، انقلاب از «تخیل» به سوی «تعقل» است که موجب «خودشناسی» و بالتبع «خداشناسی» می‌گردد.

دقت کنیم که «خدافراموشی»، نتیجه‌ای جز «خودفراموشی» ندارد. چرا که انسان به تناسب هدفش تعریف می‌گردد و اگر هدفی به جز کمال مطلق را در نظر بگیرد، از حیثه‌ی انسان‌ها خارج می‌گردد. وقتی هدف چیزی جز نیازها و لذت‌های بدن نبود، فرقی بین انسان و حیوان باقی نمی‌ماند، لذا «ارزش»‌ها نیز منتفی می‌شود (مانند جهان غرب) و انسان از پوسته‌ی خود خارج شده و فاسق می‌گردد.

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (الحشر، ۱۹)

ترجمه: و مانند آن کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا هم خود آنان را از یاد خودشان ببرد و ایشان همان فاسقانند.

آنچه بیان شد، «ویژگی»‌های بیدار اسلامی بود، اما اولین نمودهایش، همین قیام‌ها و تظاهرات مردمی بر علیه حکومت‌های جابر و یا مصادیق ظلم و فساد می‌باشد که حتی در جهان غرب نیز نشانه‌های آن ظهور یافته است.

سوال ۲: می‌گویند: خداوند متعال در قرآن کریم بهشت را بر همه‌ی صحابه‌ی پیامبر اکرم (ص) واجب خوانده است، اما شیعیان به آنها لعنت کرده و فحش می‌دهد و این خلاف نص صریح است! پاسخ چیست؟
(۸ فروردین ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بدیهی است که اول باید فهمید که «صحابه» به چه مشخصاتی گفته می‌شود و سپس دید که چه کسانی دارای این مشخصات بوده و هستند؟

بسیاری از برادران اهل سنت (حتی برخی از علمای آنها) می‌گویند: صحابه یعنی هم صحبت. در نتیجه هر کس که در عصر رسول خدا (ص) می‌زیسته و با ایشان مراد و گفتگو داشته است، صحابه و اهل بهشت است. بدیهی است که چنین تعریفی از «صحابه» نه تنها با فرهنگ قرآن و آموزه‌های اسلامی [در تشیع و تسنن] انطباقی ندارد و یک بدعت است، بلکه اساساً با عقل نیز منافات دارد. در ضمن بفرمایند در قرآن کریم به کدام یک از صحابه وعده‌ی بهشت داده شده است که خلاف نص قرآن مورد لعن شیعه قرار گرفته باشد؟!

اولین مرجعی که بسیاری از هم صحبتی‌های حضرت رسول اکرم (ص) را مورد «لعن» قرار داده است، خداوند متعال می‌باشد. چرا که امثال ابولهب، منافقین، کفار و دشمنانی که با ایشان به طریق جنگ نرم و یا شمشیر دشمنی می‌کردند، معاصر و هم صحبت بودند.

مگر می‌شود هر عده‌ای را که به هر علتی در جایی حضور یافته و حول محوری جمع شده‌اند را «صحابه» ی آن محور دانست؟! مثلاً آیا می‌توانیم به اشخاص معاصری که برای دیگران جاسوسی می‌کنند، ایرانی و اهل ایران بگوییم. خداوند به حضرت نوح (ع) فرمود که پسرت از اهل تو نیست. چون کافر شده است. اگر این تعریف را بپذیریم، باید همه‌ی کسانی که با ایشان جنگیده‌اند را نیز «صحابه» بنامیم!

خداوند متعال در قرآن کریم و آیات فراوانی، ویژگی‌های صحابه را بیان می‌دارد، که از جمله آیه‌ی ذیل است:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ...» (الفتح، ۲۹)

ترجمه: محمد [ص] رسول خدا است و کسانی که با او هستند علیه کفار شدید و بی رحمند و در بین خود رحیم و دلسوزند، ایشان را می‌بینی که همواره در رکوع و سجودند و در طلب فضل و رضوان خدایند. علامتشان در رخسارشان از اثر سجده نمایان است ...

پس اگر کسی [حتی مسلمان اسمی]، با کفار شدید و نسبت به خودی‌ها رحیم و دلسوز نبود، اهل اطاعت از رسول اکرم (ص) که همان اطاعت از خداوند کریم است نبود، اهل نماز و عبادت نبود و ... بدون شک از کسانی که با رسول خدا (ص) هستند (صحابه) نیست. و بدون شک کسی که نظر خودش را ارجح بر دستورات ایشان دانست، از صحابه نیست. هر چند که شب و روزش را با ایشان گذرانده باشد. پس تعبیر «صحابه» به هم صحبتی، بد بدعتی است.

متأسفانه در میان اهل سنت حدیث جعلی و تهمت‌ی را نهادینه کرده‌اند به نام «عشره‌ی مبشره». می‌گویند: ده نفر هستند که به آنها وعده‌ی بهشت داده شده است. و در میان این اسامی، حضرت علی (ع) و معاویه، هر دو اهل بهشت خوانده شده‌اند! به راستی اگر قرار باشد حضرت علی (ع) و معاویه، هر دو به بهشت بروند، دیگر دین یعنی چه؟ اعتقاد یعنی چه؟ اسلام یعنی چه؟ عبادت یا معصیت یعنی چه؟ اگر این طور باشد که فرقی بین مبارز شهید ایرانی یا فلسطینی با نتانیاها و فلان منافق هم نیست و هر دو به بهشت می‌روند! آیا چنین دینی مسخره نیست؟!

پس صحابه‌ی پیامبر اکرم (ص)، چه در گذشته و چه حال و چه آینده، کسانی هستند که به خداوند متعال و بالتبع رسول اکرم (ص) ایمان آورده‌اند و فرامین قرآن و ایشان را در همه‌ی عرصه‌ها اطاعت می‌کنند، نه این که برخی که به نفعشان هست را بپذیرند و برخی را نپذیرند.

اما فحش دادن در هر حالی کار پسندیده‌ای نیست و معصیت است. حدیث داریم که فحاش به بهشت نمی‌رود. اما دقت داشته باشید که «لعنت» به هیچ وجه یک فحش نیست. بلکه به معنای دور از رحمت است [مفصل در این زمینه مطلب ارائه شده است که با درج کلمه‌ی لعنت در بخش جستجو می‌توانید مطالعه نمایید]. پس «لعنت کردن» در واقع اعلام مواضع است. آیا ما (هر کس که مسلمان است، از هر مذهبی) علی و معاویه، حسین و یزید ... و خلاصه مؤمن و کافر یا منافق، عادل یا ظالم و همه را از اهل رحمت و بهشت می‌دانند، یا بر اساس آموزه‌های قرآنی و استدلال عقلی، عده‌ای را از اهل سعادت، رحمت و بهشت و عده‌ای دیگر را از اهل شقاوت، لعنت و جهنم می‌دانند؟!

ملاحظه: نشانی ایمیل ارسال کننده‌ی این شبهه صحیح نبود و پاسخ‌های ارسالی به سؤالات متعددی که مطرح نمودند، برگشت خورده است. لذا از ایشان و همه‌ی کاربران گرامی که مایلند پاسخ سؤالات و شبهاتشان ایفاد گردد تقاضا داریم در درج نشانی ایمیل دقت نمایند.

www.x-shobhe.com

سوال ۲: درسایت‌ها مدعی‌اند: پدر میر حسین موسوی از غصه‌ی فراق او دق کرد، برخی دیگر مدعی‌اند که او اصلاً پدرش را قبول نداشت؟ (تهران) (۲۰ فروردین ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگرچه برای هر پدری که چنین فرزندی داشته باشد، جای دارد که از غصه دق کند، اما مرحوم میر اسماعیل موسوی (پدر میر حسین)، در سن ۹۷ سالگی درگذشت و میرحسین و همسرش زهرا رهنورد نیز مکرر با او ملاقات داشتند. لذا مظلوم‌نمایی برخی از سایت‌های مربوطه، نوعی سوءاستفاده و به اصطلاح عامه «مرده خوری» است، که نشان می‌دهد نه تنها سر تا پا دروغ هستند، بلکه به خود و پدر مرده‌ی خود نیز رحم ندارند، چه رسد به سایر مردم.

اما راجع به هم‌سوئی فکری یا دست کم نظر مثبت میرحسین نسبت به پدرش، دقت فرمایید که متأسفانه نسل جدید نه میرحسین موسوی و افکارش را می‌شناسند و نه از سوابقش اطلاع درستی دارند. و تأسف‌آورتر آن که رسانه‌ها نیز در معرفی سابقه‌ی انقلاب، فراز و نشیب‌ها و شخصیت‌های سیاسی‌اش، بسیار کوتاهی می‌کنند.

اگرچه او در تبلیغات انتخاباتی بسیار سعی می‌کرد که خود را طرفدار «اقتصاد آزاد» نشان دهد، اما گرایشات فکری او [دست کم در عمل] کاملاً سوسیالیستی بود. لذا نه تنها «اقتصاد آزاد» را قبول نداشت و معتقد بود (مانند روسیه یا دست کم چکسلواکی سابق) همه‌ی اقتصاد خرد و کلان باید در دست دولت باشد و دولت مردم را اداره کند، بلکه کلیه‌ی سرمایه‌داران را از کوچک و بزرگ، و حتی پدر خود که یک **کاسب** معمولی بود را «زالو صفت» می‌دانست.

حضرت آیت الله مهدوی کنی، که از علما و فقهای برجسته‌ی معاصر است و زمانی ریاست دولت موقت را بر عهده داشت و سپس در دولت شهید رجایی وزیر کشور بود و سال‌ها ریاست جامعه‌ی روحانیت مبارز که نقشی بسیار تعیین کننده در سرنوشت انقلاب در برهه‌های بسیار حساس ایفا نمود را بر عهده داشته و دارد ... و اکنون نیز رئیس مجلس خبرگان رهبری است، در خاطرات خود می‌فرماید:

«دولت آقای موسوی دولت سالاری را در مسائل اقتصادی عملاً ترجیح می‌داد و این سیاست تنها به خاطر جنگ نبود بلکه اصلاً سبک تفکر ایشان این طور بود ... بعضی‌ها می‌گفتند که حالا موقع جنگ است و دولت باید همه چیز را قبضه کند و از اینجا بود که کوبین و از این چیزها به وجود آمد. بالاخره در جنگ همه می‌پذیرفتند که اگر ما بخواهیم مواد غذایی به همه برسد دولت دخالت کند. این را همه قبول داشتند اما برداشت ما این بود که آقای موسوی می‌خواهد کلاً دولت در تمام امور اقتصادی حضور داشته باشد و ما این را قبول نداشتیم. آن‌ها ما را طرفدار سرمایه‌داران می‌شمردند و اسلام ما را اسلام آمریکایی می‌دانستند و این حرف معمول همین طرز تفکر بود که با چپ‌گرایی مخالف بودیم. ما می‌گفتیم دولت نباید در اقتصاد همه چیز را قبضه کند اما آقایان در مقام تحلیل و تفسیر می‌گفتند که شما طرفدار اقتصاد سرمایه‌داری هستید، اما واقعیت این نبود که ما طرفدار سرمایه دارها باشیم بلکه ما می‌گفتیم که مدیریت اقتصاد باید به دست مردم باشد و دولت نظارت کند ولی آن‌ها می‌گفتند باید دست سرمایه داران را کوتاه کرد.»

در زمانی خود بنده با آقای میر حسین موسوی - نخست وزیر وقت - همین بحث‌ها را مطرح کردم. ایشان گفت آقای مهدوی! پدر من بازاری است! چای فروش است، آدم خوبی هم هست ولی اصلاً خصلت بازاری‌ها خصلت زالوصفتی است. و من با آن‌ها مخالفم، این‌ها **زالوصفت** هستند، ما باید کاری بکنیم که دست **زالوصفت‌ها** از اقتصاد کشور قطع شود. بنده می‌گفتم آقای موسوی! من هم قبول دارم بعضی‌ها زالوصفت هستند اما بحث این است که عقل اقتصادی اقتضا می‌کند برای اصلاح مسائل اقتصادی به گونه‌ای رفتار کنیم که سرمایه‌ها در مسیر تولید و اشتغال قرار گیرند.»

(خاطرات آیت الله مهدوی کنی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، صفحات ۲۲۲ و ۲۲۶)

دقت فرمایید که «زالو صفت» خواندن پدر به جرم کاسبی، نه تنها بیانگر نوع دیدگاه، بلکه معرف شخصیت و چگونگی نگاه و محبت این فرزند به پدر خود است.

سوال ۴: می‌گویند نامه‌ی اعمال ما هر دو شنبه و پنجشنبه به محضر امام عرضه می‌شود. اولاً سندش چیست؟ و ثانیاً آیا با ستارالعیوب بودن حق تعالی منافات ندارد؟ (تهران) (۲۳ فروردین ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته که حق تعالی نظام آفرینش را بر اساس علم، حکمت و قدرت خود آفریده است و برای هر امری سازمان، تشکیلات و مسئولی از ملائک یا انسان‌ها و ... وجود دارد و همه‌ی اوامر و فیوضات الهی نیز از طریق حجت او در زمین می‌رسد و همه‌ی اعمال و دعاها‌ی بندگان نیز از طریق حجت و خلیفه‌ی او در زمین صعود می‌کند.

الف - اولین دلیل و سند عرضه‌ی اعمال به امام هر عصر و زمانی، بیان حق تعالی در کلام وحی و تصریح قرآن مجید است که می‌فرماید: نه تنها اعمال، بلکه آثار هر عملی تا قیام قیامت را نزد «امام» جمع می‌کنیم:

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَرَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس، ۱۲)

ترجمه: ما می‌یم که مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه کرده‌اند و آنچه از آثارشان (حتی پس از مردن بروز می‌کند) همه را می‌نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشمردیم.

همچنین می‌فرماید: شما همه در محضر حجت خدا هستید و هر عملی که انجام دهید او (نبی و یا مؤمنین، ائمه) می‌بیند:

«وَ قُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَتَرْدُونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُتَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (التوبه، ۱۰۵)

ترجمه: بگو (هر چه می‌خواهید) بکنید که خدا عمل شما را خواهد دید، و همچنین رسول او و مؤمنان نیز، بزودی شما را بسوی دانای غیب و شهود می‌برند، و خدا شما را از اعمالی که می‌کردید خبر می‌دهد.

ب - روایات نیز در این خصوص بسیار است. به عنوان نمونه:

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: «ان الاعمال تعرض علی نبیکم کل عشية الخمیس فليستح احدکم ان تعرض علی نبیه العمل القبیح». تمامی اعمال شما بر پیامبرتان هر عصر پنجشنبه عرضه می‌شود، بنابراین باید از این که عمل زشتی از شما بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرضه شود شرم کنید.

و نیز امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «تعرض الاعمال علی رسول الله اعمال العباد کل صباح ، ابرارها و فجارها، فاحذروها، و هو قول الله عز و جل و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله، و سکت». تمام اعمال مردم هر روز صبح به پیامبر عرضه می‌شود، اعمال نیکان و بدان، بنابراین مراقب باشید و این مفهوم گفتار خداوند است که می‌فرماید: و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله، این را فرمود و ساکت شد.

ج - علما، فقها و مراجع شیعه و سنی نیز بسیار بر این معنا تأکید داشته و تذکر داده‌اند که به عنوان نمونه چند جمله‌ای از حضرت امام خمینی (ره) ایفاد می‌گردد:

ج/۱: در روایات آمده است پرونده‌ی اعمال ما در هر عصری به امام زمان آن عصر ارائه می‌شود. که به تبع اعمال ما در این عصر به محضر امام زمان (عج) عرضه می‌شود و حضرت از اعمال ما با خبر می‌شوند. امام خمینی در این زمینه فرمایشاتی داشته‌اند که در اینجا ذکر می‌کنیم.

تمام ذرات کارهای ما تحت نظر خدای تبارک و تعالی است و نامه‌ی اعمال ما به حسب روایات به امام وقت عرضه می‌شود. امام زمان (علیه السلام) مراقب ما هستند. (صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۷ و ۱۸)

ج/۲: توجه داشته باشید که در کارهایتان جوری نباشد که وقتی بر امام زمان (علیه السلام) عرضه شد، خدای نخواست، آزرده بشوند و پیش ملائکه الله یک قدری سرافکنده بشوند که، اینها شیعه‌های من هستند. اینها

دوستان من هستند و بر خلاف مقاصد خدا عمل کردند. رئیس یک قوم اگر قومش خلاف بکند، آن رئیس منفعل می‌شود. (همان مدرک، ج ۱۲، ص ۱۲۸)

ج/۲: من خوف دارم که کاری بکنیم که امام زمان (علیه السلام) پیش خدا شرمنده بشود. اینها شیعی‌های تو هستند این کار را می‌کنند! نکند یک وقت خدای نخواستہ، یک کاری از ماها صادر بشود که وقتی نوشته برود، نوشته‌های ملائکه الهی که مراقب ما هستند، رقیب هستند، هر انسانی، رقیب دارد و مراقب می‌شود. ذره‌هایی که بر قلب‌های شما می‌گذرد، رقیب دارد. چشم ما رقیب دارد. گوش ما رقیب دارد. زبان ما رقیب دارد. قلب ما رقیب دارد. کسانی که مراقب می‌کنند اینها را، نکند که خدای نخواستہ از من و شما و سایر دوستان امام زمان (علیه السلام) یک وقت، چیزی صادر بشود که موجب افسردگی امام زمان (علیه السلام) باشد. مراقب کنید از خودتان، پاسداری کنید از خودتان. (همان، ج ۷، ص ۲۶۷)

د - اما این ساز و کار در ربوبیت حق تعالی به هیچ وجهی با «ستارالعیوب» بودن او منافات ندارد. چرا که اولاً چنانچه حضرت مهدی (عجل الله تعالی) می‌فرمایند: «دل‌های ما ظرف مشیت الهی است، چون او بخواهد، ما می‌خواهیم». پس اگر خدا خواست عیب و گناهی پوشانده شود، می‌شود.

ثانیاً حجج الهی هر چه می‌بینند و می‌دانند، به امر و اراده‌ی الهی است. پس اگر او نخواهد، نمی‌بینند و نمی‌دانند. چنانچه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دعای کمیل چنین به محضر الهی عرض می‌نماید:

«إِلَهِي وَ سَيِّدِي فَاسْأَلُكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي قَدَّرْتَهَا وَ بِالْقَضِيَّةِ الَّتِي حَتَمْتَهَا وَ حَكَمْتَهَا وَ غَلَبْتَ مِنْ عَلَيْهِ أَجْرِيهَا أَنْ تَهَبَ لِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ كُلَّ جُزْمٍ أَجْرَمْتَهُ وَ كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ وَ كُلَّ قَبِيحٍ أَسْرَرْتُهُ وَ كُلَّ جَهْلِ عَمِلْتُهُ كَتَمْتُهُ أَوْ أَعْلَنْتُهُ أَخْفَيْتُهُ أَوْ أَظْهَرْتُهُ وَ كُلَّ سَيِّئَةٍ أَمَرْتَ بِإِثَابِهَا الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ الَّذِينَ وَكَلْتَهُمْ بِحِفْظِ مَا يَكُونُ مِنِّي وَ جَعَلْتَهُمْ شُهُوداً عَلَيَّ مَعَ جَوَارِحِي وَ كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيَّ مِنْ وَرَائِهِمْ وَ الشَّاهِدَ لِمَا خَفِيَ عَنْهُمْ وَ بِرَحْمَتِكَ أَخْفَيْتُهُ وَ بِفَضْلِكَ سَتَرْتَهُ...»

ترجمه: ای خدای من و سید من از تو درخواست می‌کنم به مقام قدر (و آن قدرت ازلی) که مقدرات عالم بدان کردی و به مقام قضای مبرم که بر هر که فرستادی غالب و قاهر شدی که مرا ببخشی و درگذری در همین شب و همین ساعت هر جرمی و هر گناهی که کرده‌ام و هر کار زشتی که پنهان داشته‌ام. و هر عملی (مستور و عیان) آشکار یا پنهان به جهالت مرتکب شده‌ام و هر بدکاری که فرشتگان عالم پاک را مأمور نگارش آن نموده‌ای که آن فرشتگان را به حفظ هر چه کرده‌ام موکل ساختی و شاهد اعمالم با جوارح و اعضای من گردانیدی و فوق آن فرشتگان تو خود مراقب من و شاهد و ناظر بر آن اعمال من که از فرشتگان هم به فضل و رحمت پنهان داشته‌ای همه را ببخشی.

دقت شود که بسیاری از عیوب و معاصی ما، به دعا و شفاعت امام (ع) و به خاطر او پوشیده و بخشیده می‌گردد. لذا باید مراقب و شرم داشته باشیم، نه این که گمان کنیم حق تعالی همه‌ی معاصی ما را از ایشان پوشیده نگه می‌دارد. خیر. همان خدایی که فرمود من ستارالعیوب و غفارالذنوب هستم، همان خدا فرمود که همه در محضر حجت و خلیفه‌ی من هستید و از آن رو که «عین الله» است، ناظر بر شماست.

سوال ۵: قبول کردیم که مباحث مطروحه‌ی در سیدی «ظهور بسیار...» متقن نیست، اما چرا برخی آن را خطرناک نیز خوانده‌اند؟ و ثانیاً آیا این خطر اعتقادی است یا سیاسی؟ چرا (تهران) (۲۹ فروردین ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همان‌طور که همگان شاهدند، در این دنیا حرف بی‌منطق، غیرمستند و حتی دروغ و فتنه بسیار بیان می‌گردد و مشتریان خاص خودش را هم دارد. چنانچه خداوند متعال می‌فرماید برخی از انسان‌ها «مشتری حرف بی‌خود» یا به اصطلاح خودمان حرف مفت هستند:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ تَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (لقمان، ۶)

ترجمه: بعضی از مردم گفتار بازیچه را می‌خرند، تا بدون علم مردم را از راه خدا گمراه کنند، و راه خدا را مسخره گیرند، آنان عذابی خفت‌آور دارند.

الف - پس اساساً حرف بی‌منطق و بی‌سند مضر است. اما از آنجا که شدت خیر یا ضرر هر سخنی به میزان عظمت موضوع سخن بستگی دارد، وقتی «حرف» درباره‌ی خدا، قرآن، اهل عصمت^(ع)، اصول عقاید چون معاد و ... باشد و مستقیم اعتقادات یک ملت را که فرهنگ و زندگی خود را بر اساس آن استوار و تنظیم کرده‌اند هدف بگیرد، شدت خیر یا ضرر و خطر آن بیشتر می‌شود، و اگر این «لهو الحدیث» به صورت هدفدار، سازماندهی و برنامه‌ریزی شده، با برخورداری از حمایت‌های مالی کلان در سطحی گسترده اشاعه یافت، حتماً و بدون شک خطرناکتر است. و اگر این «لهو الحدیث» به نام اسلام و سیره‌ی مسلمانی توزیع شود، خطرش مضاعفتر می‌گردد. لذا کارشناسان و علما و برخی از مراجع، نه تنها محتویات این سیدی را غیرمقن و غیرمستند خواندند، بلکه خطرناک نیز قلمداد نمودند.

ب - انجام چنین حرکات هدفدار و سازماندهی شده‌ای که با سوءاستفاده از اعتقادات، علایق و احساسات دینی و مذهبی مردم صورت می‌پذیرد، چه در زمینه‌ی اعتقادی و فرهنگی و چه در عرصه‌ی سیاسی خطرات بسیاری دارد که قابل شمارش نیست، اما به عنوان نمونه به محورهای ذیل اشاره می‌گردد:

ب/۱: خطرات فکری، فرهنگی و اعتقادی:

* - عوام‌فریبی؛

* - باب کردن این فتنه که از فردا هر کسی به خودش اجازه و جرأت دهد که دست به تفسیر و تأویل آیات و روایات زده و برای هر موضوعی تعیین مصداق کند و بدین وسیله نه تنها زمینه را برای کثرت و نشر اکاذیب مساعد نماید، بلکه اذهان عمومی مردم را در گردابی از حرف‌های ضد و نقیض، متشوش و منحرف و غرق نماید.

* - ایجاد انشقاق و اختلاف بین مردم و تضعیف وحدت. چرا که وقتی چنین سخنانی به صورت هدفدار در سطح گسترده‌ای منتشر می‌گردد، پاسخ آن نیز ضروری می‌شود و همین مباحث در سطوح عامتر به مناقشه، مجادله و چند دستگی و رویارویی طرفدار و مخالف منجر می‌گردد (چنانچه شده است).

* - لوث کردن قداست سخنان اهل عصمت^(ع). چرا که وقتی یک عده ناشناس به خود اجازه دهند که برای هر تعریفی در کلام وحی یا حدیث، مصداق خارجی معرفی کنند، کم کم دیگران نیز این جرأت را به خود می‌دهند و دیگر هیچ قداست، ارزش و اهمیتی برای اصل آیه یا حدیث باقی نمی‌ماند.

* - فراهم نمودن شرایط و موضوع، برای استهزای دشمنان اسلام و تشیع ...

ب/۲: خطرات سیاسی:

* - ممکن است که یک سخنی که مصداق «لهوالحدیث» بوده و یا غیرمتقن یا غیرمستند باشد، در یک جامعه‌ی مسلمان اهل سنتی چون عربستان یا یک جامعه‌ی مسلمان اهل تشیعی چون اردن یا عراق، تأثیر مستقیم سیاسی خاصی نداشته باشد، اما در جامعه‌ای که نظام سیاسی‌اش اسلام است و مدعی قیام و حرکت برای زمینه‌سازی ظهور است، هر انحراف اعتقادی و فکری، خود یک خطر سیاسی بزرگ است.

* - حال به صورت عینی و مصداقی محتوای سی‌دی را بررسی کنیم. به دو بخش اصلی تقسیم می‌گردد: بخش اول: مدعی است که مقام معظم رهبری همان سید خراسانی است و بخش دوم مدعی می‌شود که احمدی نژاد همان شعیب فرمانده است.

بدون شک بخش اول برای تقدس بخشیدن و مورد قبول واقع نمودن بخش دوم آمده است. چرا که سید خراسانی بودن مقام معظم رهبری، موضوعی دور از ذهن نیست و می‌تواند چنین باشد و یا دست کم مورد قبول یا احتمال قوی اذهان واقع شود. اما بخش دوم که مقبولیتش را از بخش اول (که ذهن قبول کرده یا احتمال داده) می‌گیرد، جای تأمل و تأثیر سوء سیاسی است.

خوب دقت نمایید. در اینجا بحث موافقت یا مخالفت با رئیس جمهور کشورمان آقای احمدی‌نژاد نیست. اصلاً ایشان یک رئیس جمهور بسیار خوب، مؤمن، صادق، پر تلاش و زحمت‌کش. اما اگر قبول کردیم که ایشان «شعیب» است؟!، یک سال و چند ماه دیگر دوره‌ی مأموریت این شعیب به پایان می‌رسد و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اجازه نمی‌دهد که «شعیب» به کارش ادامه دهد و مقدمات ظهور را فراهم نماید. در واقع بزرگترین مانع ظهور، قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی ایران می‌شود!

حال مردم مسلمان، متشیع و منتظر چه کنند؟ آیا از قانون اساسی تبعیت و حمایت کنند یا از به اصطلاح شعیب؟! و از آن مهمتر با بروز اختلافات اساسی بین دیدگاه‌ها و وظایف سید خراسانی و شعیب چه کنند؟! چرا که سید خراسانی محکم پایبند به قانون اساسی است و مکرر تأکید نموده که با «مر قانون» عمل شود. حالا بفرمایند در چنین شرایطی شخص شعیب چه باید کند؟ آیا عقب کشیده و بگوید: یا امام زمان (عج) معذرت می‌خواهم که نشد احادیث وارده را محقق کنم و یا باید مقابل ولایت و سید خراسانی بایستد؟!

به راستی آیا اکنون که به اصطلاح آقایان «شعیب» رئیس جمهور و فرماندهی سید خراسانی است، تمام و کمال مطیع است؟! یا گاهی [هر چند به ندرت] نظرات خود، اطرافیان و مشاوران را صائبتر می‌داند؟!

بدیهی است تا وقتی رئیس‌جمهور است، مردم نمره می‌دهند. می‌گویند: در این کار نمره‌اش ۲۰ بود - در این دیدگاه نمره‌اش ۱۶ بود - اما در فلان کار تجدید یا اصلاً رد شد. و ملاک نیز تطبیق با «ولایت فقیه» است و نه تفسیر و تأویل‌های شخصی. اما اگر او شعیب معرفی شد چه؟ آیا باید چشم را بست و گفت: چون او شعیب است، پس همه‌ی نمراتش ۲۰ است، حتی اگر غلطی در دیکته، انشاء، معارف، فلسفه، منطق، تاریخ ... و در عمل داشت؟! یا آن که باید اذعان داشت، به این شعیب هم نمی‌شود اطمینان صد در صد کرد؟! خوب آن وقت دیگر از اعتقادات مردم چه باقی می‌ماند؟!

راستی قضیه‌ی اطرافیان، طرفداران، مشاوران، خط دهندگان و خط گیرندگان چه می‌شود؟ آیا جملگی، قوی یا ضعیف، صادق یا دلقباز، تیم رئیس جمهور هستند، یا یاران و سپاهیان شعیب این چنین هستند؟!

هنوز چیزی نگذشته و کسی هم این حرف‌ها را قبول نکرده است، در رسانه‌ها این سؤال مطرح می‌شود که اگر احمدی‌نژاد «شعیب» و ملک عبدالله و ملک فلان سفیانی هستند، پس چرا شعیب، سفیانی را برای شرکت در جشن‌های نوروزی دعوت کرده است؟! و می‌پرسند: چرا مشاوران و یاران و معاونان شعیب، به جای اسلام، دم از مکتب ایرانی می‌زنند؟ به راستی سید خراسانی با این عملکردها و جریانات نیز موافق است یا خیر؟ اگر مخالف است که همه می‌دانیم چنین است، پس چرا شعیب اطاعت کامل نمی‌کند؟ و ...

آنچه بیان شد، فقط اشاره‌ای کوتاه به عواقب اشاعه‌ی «لهوالحدیث» بود. لذا از دو حال خارج نیست: یا باید طراحان، سناریست‌ها و سرمایه‌گذاران کلان تولید و توزیع این سی‌دی در داخل و خارج از کشور را

«احمق» و نادان و سرسری فرض نمود، که آن وقت حرفشان هم ارزشی ندارد و نباید مورد اهمیت و توجه قرار گیرد. یا باید گفت: خیر. بلکه آنان که این جریان را طراحی کرده و این سرمایه‌گذاری کلان را به توزیع آن اختصاص داده‌اند، دست کم این قدر می‌فهمیدند و خوب می‌دانستند که چه می‌کنند. پس، این یک کار هدفدار سیاسی کلان است. پس خیلی خطرناک است.

نکته:

چندی پیش در مجلسی بحثی در همین مورد با یک شخصیت مؤمنی که استاد دانشگاه نیز بود و سرسختانه دفاع می‌کرد شکل گرفت. وی در خاتمه ضمن آن که مجبور شد اذعان کند که بخش اول محتویات این سی دی [سید خراسانی] محتمل است و بخش دوم [شعیب] اصلاً قابل قبول نیست، مجدداً اصرار داشت: مگر چه اشکالی دارد؟ اولاً عده‌ای از مردم دلخوش می‌شوند که آقا سید خراسانی و احمدی‌نژاد شعیب است و ثانیاً یک جو و فضای در مقوله‌ی «ظهور» حضرت به راه می‌افتد!

خیلی متأسف شدیم که او با این همه تحصیلات چرا این قدر عوامانه فکر می‌کند و بیشتر متأثر شدیم که چرا در دانشگاه استاد معارف است؟ به او پاسخ داده شد: کجای اسلام مجوز چنین رفتاری برای دلخوش کردن مردم و فضا سازی داده است؟ این که فرهنگ ماکیاولی است و هدف‌تان وسیله‌ی ناحق را توجیه کرده است؟ مضافاً آیا گمان می‌کنید که بدین وسیله می‌توانید جوسازی کنید و خدا را مجبور کنید تا در ظهور تعجیل نماید؟ آیا این مسخره کردن حکمت الهی در استقرار حکومت جهانی و استخفاف اعتقادات اصیل و به حق اسلام و تشیع و فریب مردم نیست؟!

سوال ۶: اسلام را به دو علت در تبلیغات سایبری و برخی محیط دانشجویی نقد می‌کنند: یکی ازدواج‌های پیامبر اکرم (ص) و دیگری جنگ‌های ایشان. پاسخ چیست؟! (تهران) (۳۱ فروردین ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

طراحان و مبلغان این گونه شبهات علیه اسلام، نه تنها هیچ اعتقادی ندارند، بلکه متأسفانه هیچ شناختی نیز نسبت به اسلام [حتی به عنوان مبحثی که می‌خواهند آن را رد کنند] ندارند، بلکه فقط موظف هستند از هر راه و طریقی که شده شبهه‌ای در اذهان مخاطبین ایجاد کنند. وگرنه آنها نیز می‌دانند که اسلام هر چه باشد، از دو حال خارج نیست، یا یک دین الهی است و یا دست کم یک مکتب. پس اگر اعتقادی به خدا و دین ندارند، باید به اسلام به عنوان یک مکتبی که حدود دو میلیارد پیرو دارد و در این عصر تمدن و تکنولوژی و ارتباطات نیز هر روز به طرفدارانش اضافه می‌شود نگاه کنند و مورد نقد قرار دهند.

یک دین یا یک مکتب اصولی دارد و فروعی که در راستا و منطبق با آن اصول است. به عنوان مثال: در مکتب فرویدیسیم گزینه‌ی جنسی زیربنا است و ارضای غرایز هدف تکاملی انسان، در مکتب مارکسیسم اقتصاد زیربناست و نظام خلقت بر اساس اصول دیالکتیک تعریف می‌شود و انسان ابزار تولید است، در مکتب لیبرالیسم سرمایه‌داری زیربنا است و نظام خلقت بر اساس اصول ماتریالیسمی تعریف می‌شود و انسان‌ها به درجات متفاوت تقسیم می‌شوند و هر یک باید تابع قوانینی باشند ... و در دین یا مکتب اسلام «توحید» زیربنا می‌باشد و نظام خلقت و هدایت بر اساس هدایت تکوینی و تشریحی (اصول دین) تعریف می‌شود و انسان باید رشد کرده و مراتب کمال را تا خلیفه‌الهی طی کند. هر یک از این نگاه‌ها به هستی و جهان خلقت و از جمله انسان و کمال او، نوعی «جهان‌بینی» است و رسیدن به هر هدفی نیز مستلزم قوانین و ضوابطی در عرصه‌های متفاوت شخصی و اجتماعی می‌باشد که به آنها شرع، قانون، ایدئولوژی، فقه یا گاهی مانیفست نیز اطلاق می‌گردد.

پس رد یا قبول کردن هر نوع از جهان‌بینی‌ها، مستلزم شناخت آن و ارائه‌ی استدلال‌ها و براهین عقلی و منطقی است. به عنوان مثال در جهان‌بینی ماتریالیسمی اصل اصالت ماده نقد و رد می‌گردد؛ در جهان‌بینی مارکسیسمی با نقد عقلی اصول آن [مانند تضاد در شیء واحد] نقد و رد صورت می‌پذیرد ... و اگر کسی می‌خواهد بر اسلام نقدی وارد نماید نیز باید به اصول پنج‌گانه‌ی آن را که همه از جهان‌بینی توحیدی‌اش نشأت می‌گیرد ایرادی وارد نماید. لذا این که پیامبر اکرم (ص) یک همسر داشته است یا چند همسر و یک جنگ کرده است یا چند جنگ، نه دلیلی به اثبات توحید و سایر اصول جهان‌بینی اسلام است و نه دلیلی برای رد آن. کدام عقل سلیمی می‌تواند مدعی شود که ما تاریخ اسلام را مطالعه می‌کنیم و می‌بینیم که اگر پیامبرش یک همسر داشت، پس عالم خدایی دارد و به خودی خود خلق نشده است و خلقت حکیمانه و هدفدار است، پس خالق علیم و حکیم خود باید هدایت خلقش را بر عهده گیرد ... و در نهایت معادی هم هست. اما اگر بیش از یک زن اختیار کرده بود، پس ثابت می‌شود که خدایی نیست، عالم بر اثر یک تصادف به وجود آمده است ... و به جهان‌بینی و ایدئولوژی اسلامی خدشه وارد است؟!!

شکی نیست که ایجادکنندگان این گونه شبهات و القاءکنندگان آنها به اذهان عمومی مردم، خود بهتر از دیگران و حتی بهتر و بیشتر از بسیاری از مخاطبین خود به این مباحث آشنا هستند، پس معلوم می‌شود که هیچ قصدی به جز هوچی‌گری برای فرار از عقلانیت در نظر ندارند.

الف - اما راجع به ازدواج‌های ایشان [صرف نظر از تحلیل و تفسیرهای مربوط به چگونگی یا حکمت آنها] نیز همین‌طور است. کافی است توجه کنیم که مقوله‌ی روابط بین زن و مرد که ازدواج تنها نوع سالم و مفید آن است، از دیرباز تا کنون، هر عصر و هر نسل و هر جغرافیا و قومی، از فرهنگ و رسوم خاص خود برخوردار بوده و هست. و یکی از دلایلی که اسلام می‌فرماید ازدواج هر قومی مورد قبول است، همین است. و به همین دلیل است که اسلام حتی برخی از انواع ازدواج‌هایی را که مغایر با احکام اسلام می‌باشد، ولی قبل از اسلام صورت پذیرفته است می‌پذیرد.

به عنوان مثال یک زمانی در اقوامی مردان ده‌ها همسر اختیار می‌کردند و هنوز هم این رسم باقی است. در قوم و فرهنگی این تعداد تقلیل یافته است. در فرهنگی مانند اسلام شیعی، روابط زناشویی حتی برای

یک ساعت هم باشد، باید در قالب ازدواج صورت پذیرد تا آثار مترتبش نیز اعمال گردد، در فرهنگ دیگری مثل غرب یا اغلب فرهنگ‌های غیردینی این معنا وجود ندارد و حتی با خانواده‌ی اول هم‌خواهی می‌کنند.

در زمان قدیم مردان حرمسرا داشتند و امروز بسیار گسترده‌تر و بدتر از آن دوره است. در زمان جاهلیت فواحش با افتخار پرچم قرمز بر سر در خانه‌هایشان می‌زدند و امروز به مراتب بدتر از آن است و سرمایه‌های چند صد میلیون دلاری هزینه‌ی ساخت شهرک‌ها و مراکز فاحشه‌گری یا سایت‌های مربوطه می‌شود.

امروز در فرهنگ اروپا و آمریکا، مقوله‌ی ازدواج از مقوله‌ی روابط جنسی (سکس) جدا شده است. اغلب مردان متأهل زنان بسیاری دارند. بسیاری از مردان آخر هر هفته که به دیسکو یا باری می‌روند، یک زن دیگری دارند و در طول سال بیش از سی، چهل یا حتی پنجاه زن متفاوت را تجربه می‌کنند. اما چون جو، قدرت، پول و تبلیغات دست آنهاست، این را «تمدن و آزادی» می‌نامند و اگر مرد عربی چند زن و حرمسرای کوچکی داشته باشد، آن را عقب‌افتادگی، جهالت، ظلم به زن، مردسالاری و ... می‌نامند.

پس این که یک شخصی در ۱۴۰۰ سال پیش، در فرهنگ بومی خود و با شرایط و ایجاب‌های موقعیتش چند همسر اختیار کرده است، هیچ دلیلی برای رد یا قبول اصول و فروع یک دین نمی‌شود. و این حرف‌ها بهانه و جوسازی است.

ب - اما راجع به جنگ‌ها نیز همین طور است. آیا اگر در زمان پیامبر اکرم (ص) اصلاً جنگی اتفاق نمی‌افتاد و یا در نهایت یک یا دو جنگ اتفاق می‌افتد، همه‌ی اصول و فروع دین اسلام عقلانی و علمی بود و حال که چند جنگ واقع شده است، دیگر عقلانی و علمی نیست؟ آیا عقل چنین منطقی را برای رد یا قبول کردن یک دین یا مکتب می‌پذیرد؟!

بیا ببینیم آنچه در سایت‌های ضددین مطرح می‌گردد را به عنوان یک مجلس بحث بین یک مسلمان و یک کافر تجسم کنیم. فرد مسلمان یکی از اصول جهان بینی خود را به عنوان ریشه و مبدأ بقیه مطرح کند و مدعی می‌شود که به طور قطع عالم خلقت خدایی دارد - فرد کافر این ادعا را قبول ندارد و از جهان بینی ماتریالیستی برخوردار است و در مقام رد عقلی طرف مسلمان مدعی می‌شود که چون در زمان پیامبر شما چندین جنگ رخ داده است، پس می‌تواند توحید رد است و اصالت با ماده است؟! آیا این استدلال حتی در نظر شخص گوینده غیرمنطقی و حتی مسخره نیست؟

آری، در زمان رسالت پیامبر اکرم (ص) در عرض ده سال حدود شصت جنگ بزرگ و کوچک بر ایشان تحمیل شد. بدیهی است که وقتی شخصی آمده و علیه طواغیت، زورگویان، زراندوزان، ظالمان و جاهلان قیام کرده است و مردم را به سرپیچی از آنها و گسستن زنجیرهای بندگی آنان دعوت می‌کند، آنها نیز منافع خود را در خطر دیده و ساکت نخواهند نشست. کدام فرعون‌ی در طول زمان مقابل مصلحتی ساکت نشسته است و به انواع فتنه‌ها، از دشنام، جوسازی، تهمت، زندان، تحریم اقتصادی، ترور گرفته تا جنگ سخت و مسلحانه متوسل نشده است.

آن زمان هم مثل همین امروز بوده است. ملتی به نام ایران قیام کرده است. شعارش «الله اکبر»، «لا اله الا الله»، «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی»، مرگ بر طواغیت سلطه‌گر مثل آمریکا و اسرائیل است. بدیهی است که دشمن در مقابل او آرام نمی‌نشیند و انواع جنگ‌های سخت و نرم، جنگ تبلیغاتی، جنگ روانی، جنگ اقتصادی، جنگ سیاسی ... و در نهایت جنگ‌های تسلیحاتی به راه می‌اندازد. مگر امروزه و طی این سه دهه، در ایران، عراق، افغانستان، بحرین، مصر، لیبی، یمن و ... چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا غیر از همین معناست؟ منتهی روش دشمن در جنگ نرم همین است که اگر خود انسان‌ها را به استثمار کشید، کشتارهای دسته‌جمعی به راه‌انداخت، نسل‌کشی کرد، با بمب‌های خوشه‌ای، نوترونی و حتی اتمی به مردم بی‌دفاع حمله کرد، زنان و کودکان را ربود و یا کشت، نامش را «دفاع از دموکراسی»، «دفاع از منافع»، «جنگ‌های پیش‌گیرانه»، «جنگ اخلاقی - دکتین اوپاما» و ... می‌گذارد، اما اگر یک فلسطینی بدبخت که دستش به جایی بند نیست، در دفاع از خود و خانه و ناموس و میهنش چاره‌ای نداشت جز آن که یک بمب‌دست ساز را به کمرش ببندد و زیر تانگ تجاوزگر برود، نامش «تروریست» می‌شود.

امروزه هیچ جنگی در دنیا نیست که باعث و بانی و عامل آن آمریکا و اروپا نباشد، اما نامشان بشرهای مترقی و دموکراسی‌خواه است، و هیچ ملتی هم به مظلومیت ملت اسلام نیست، اما نامشان شورشی و تروریست است! آن موقع هم همین‌طور بوده است.

سوال ۷: چرا غرب (آمریکا و اروپا) این قدر اصرار بر ترویج فرهنگ همجنس‌گرایی دارد، مگر چه فایده‌ای برای آنها دارد؟ (قم) (۸ اردیبهشت ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در ترویج هر گونه ناهنجاری در روابط جنسی و از جمله همجنس‌گرایی، علل و اهداف بسیار متعدد و متفاوتی نهفته است که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

هر مکتب و دینی زیربنایی دارد که همان هدفش قرار می‌گیرد. لذا تمامی قوانین و «بایدها و نبایدها» پیش باید منطبق با آن زیربنا و هدف باشد. یعنی قوانین باید به گونه‌ای باشد که مجری آن را به هدف نزدیک نماید.

به عنوان مثال: در مکتب کمونیسم (مارکسیسم)، اقتصاد مشارکتی هدف است، به همین دلیل زیربنای هر امری قرار می‌گیرد و همه‌ی قوانین نیز برای تحقق این هدف تدوین می‌شود. در مکاتب دیگر مانند: فرویدیسم، داروینیسم، لهینیسم، فمینیسم و ... نیز همین طور است.

در اسلام عزیز و غنی نیز هدف نیل و قرب به کمال مطلق، هستی محض «الله جل جلاله» تعریف شده است و زیربنای هر امری نیز اوست. لذا فرموده‌اند که هر امری باید به قصد قربت و به سوی آن هدف و برای آن انجام پذیرد.

در مکتب سرمایه‌داری یا به اصطلاح «لیبرال دموکراسی» غرب نیز «اقتصاد آزاد و سرمایه‌داری»، هدف و زیربناست. در این مکتب، کمال و طبقه‌ی انسان به میزان برخوردارگی او از ثروت بستگی دارد و به همین دلیل حتی انسان‌ها را بر اساس ثروتشان به «درجات یک تا سه» تقسیم کرده‌اند. لذا هر تعریف یا قانونی که تبیین و ارائه می‌کنند و هر کاری که می‌کنند (حتی جنگ یا صلح) برای رسیدن به همان هدف «سرمایه‌داری» صورت می‌پذیرد.

روابط جنسی (به هر شکلی که باشد)، نقش بسیار اساسی و مهمی در چگونگی ساختار و روابط فرد و اجتماع دارد و به جرأت می‌توان اذعان نمود که از محورهای اصلی چگونگی شاکله‌ی اقتصاد و درآمد است. به همین دلیل نقش مستقیم و غیرمستقیمی حتی در فرهنگ و سیاست ایفا می‌نماید.

اگر فقط با یک نگاه کوتاه و سطحی بنگیریم، حتی انواع منابع مشاغل و درآمدی که چگونگی روابط جنسی (اعم از صحیح یا نا صحیح) به صورت مستقیم یا غیرمستقیم در آن نقش دارد، قابل شمارش نیست.

پس در مکتب و فرهنگی که همه چیز اقتصاد سرمایه‌داری است و انسان‌های درجه دو و سه باید در راه سعادت و فربه‌تر شدن انسان‌های درجه ی یک (سرمایه‌داران) قربانی شوند، هیچ نوع از رفتارها و روابط جنسی نباید محدود یا ممنوع شوند. چرا که هر کدام زمینه‌ی بازار کار و درآمد کلانی را برای آنها فراهم می‌سازد.

عمده جاذبه‌ی اغلب سرمایه‌گذاری‌ها بر محور «روابط جنسی» استوار است. به عنوان مثالی روشن: عرصه‌ی مشروبات الکلی از کارخانجات تولیدی گرفته تا حمل و نقل و توزیع، کشاورزی گندم یا انگور یا ...، تا فروشگاه‌ها، بارها، کازینوها، ده‌ها هزار شبکه‌ی تلویزیونی و ماهواره‌ای، بیش از این تعداد شبکه‌های اینترنتی، مراکز طراحی و تولید مد و بالتبع بازار، گروه‌های موسیقی و میدان گسترده‌ی درآمدزای آن، تولید فیلم‌های سینمایی، تلویزیونی، ویدیویی و ... و هزاران منبع درآمد دیگر، همه بر محور روابط جنسی (سکس) استوار هستند. لذا هر چه محدودیت‌های روابط بیشتر برداشته شوند، رونق اقتصاد آنها بیشتر خواهد بود. دقت شود که امروزه بیشترین سرمایه‌گذاری به عرصه‌ی «رسانه» اختصاص یافته است. عرصه‌ای که ابزارهای متفاوتی چون: فیلم و سینما، رادیو و تلویزیون، مجلات و نشریات، شبکه‌های ماهواره‌ای، سینمای شخصی و خانوادگی و ... همه در زیر مجموعه‌ی آن قرار می‌گیرند و «سکس» پر کشش‌ترین جاذبه‌ی رسانه است.

برداشتن محدودیت های روابط جنسی، فقط منحصر به محرم یا نامحرم و یا ازدواج یا زنا نیست، بلکه ابعاد گسترده تر دیگری دارد که از جمله ی آنها «همجنس گرایی» است که می تواند بازاری مشابه روابط آزاد جنسی بین زن و مرد ایجاد نماید.

بدیهی است مقوله ای به این مهمی و فراگیر، نقش مستقیمی در سیاست نیز ایجاد می نماید، چرا که ملت ها اگر فرهنگ جداگانه و قیودی خاص خود داشته باشند، نه تنها نفوذ غیر را نمی پذیرند، بلکه این بازار محدود می گردد. لذا شاهدیم که ترویج فرهنگ منحط و مضر همجنس گرایی در غرب، نه تنها در فیلم و عکس، بلکه توسط سران دولت ها در محافل رسمی مانند مجلس مطرح می گردد. تا آنجا که شخص و شخصیتی چون «اوباما»، عمل به وعده ی آزادتر ساختن همجنس گرایی در ارتش آمریکا را اولی تر از وعده های اساسی دیگر چون مهار تورم، اشتغال زایی، انحلال زندان گوانتانامو و ... می داند و به آن عمل می کند. و با شاهدیم از جمله مواردی که نظام جمهوری اسلامی ایران را محکوم می کنند، ممنوعیت زنا یا همجنس گرایی است!

یا سوئیس با افتخار اعلام می کند که ۷۰ درصد از نمایندگان مجلسش همجنس گرا هستند، یا وزیر آلمانی به صورت رسمی با همجنس خود (مرد) ازدواج می کند و خبرش رسانه ای می شود یا انگلیس این مقوله را به مجلس برده و به عنوان یک قانون تصویب می کند.

در خاتمه دقت داشته باشید که «همجنس گرایی» از اصول اولیه ی سازمان شیطان پرست «فراماسون» است و تمامی حکومت ها و سردمداران سیاسی و اقتصادی غرب، فراماسون هستند. لذا فراماسون برای گستره ی قدرت سیاسی خود، اصرار غیر قابل وصفی بر گسترش این فرهنگ در میان ملل دیگر دارد.

سوال ۸: منظور مشایبی از رسیدن اول رجب و تبعیت مستقیم از حضرت ولی عصر (عج) چیست؟

(تهران) (۶ خرداد ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

برای ما مسجل نیست که آیا واقعاً شخص مشایبی چنین سخنان جسورانه و جلاهلانه‌ای بیان داشته یا خیر؟ اما از ناحیه‌ی هر کس هم که باشد، باید اذعان داشت که نمی‌توان به صورت مستقیم و قطعی بیان داشت که چه توطئه‌ای در سر می‌پروراند که از تاریخ وقوع آن نیز مطلع هستند، اما این سخنان جسورانه و جاهلانه نشان می‌دهد که اولاً امام زمان (عج) و مهدویت را نشناخته‌اند و ثانیاً حضرت ولی عصر آنان با حجت بن الحسن العسکری (عج) فرق دارد و ثالثاً باید دید که قصد دارند با کدام ولی عصر مستقیماً مرتبط شوند؟!

قرآن کریم راجع به «ولی» و «ولایت» در نزد انسان‌ها می‌فرماید: مؤمنین یک «ولی» دارند که آن هم «الله» است، اما کفار «ولی»های بسیار متفاوتی دارند که همگی نیز «طاغوت» هستند. یعنی طغیان کرده و از صراط مستقیم خارج شده‌اند:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره، ۲۵۷)

ترجمه: خدا سرپرست و کارساز کسانی است که ایمان آورده باشند، ایشان را از ظلمت‌ها به سوی نور هدایت می‌کند و کسانی که (به خدا) کافر شده‌اند، سرپرستشان طاغوت است که از نور به سوی ظلمت سوقشان می‌دهد، آنان دوزخیانند و خود در آن به طور ابد خواهند بود.

سپس خداوند متعال به کسانی که «ولایت» او را پذیرفتند، فرمود: جهت عبادت و اطاعت حق تعالی از اولیایی که او منتخب و منتصب کرده است اطاعت و تبعیت کنند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» (النساء، ۵۹)

ترجمه: هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید، و از رسول و ولات امر خود - که خدا و رسول علامت و معیار ولایت آنان را معین کرده - فرمان ببرید ...

حضرت رسول اکرم (ص) نیز در بیانات متفاوت و از جمله در غدیر خم، تک تک اولیای الهی از اول (امیرالمؤمنین (ع)) تا به آخر (حضرت حجت بن الحسن (عج)) را نام برد.

مؤمنین به «ولایت» الهی، بر ولایت حضرت رسول اکرم (ص) و سپس ائمه‌ی اطهار (ع) گردن نهادند تا آن که ظلم ظالمین و جهل جاهلین سبب گردید تا توفیق ارتباط مستقیم با آخرین آنها تا زمان ظهور سلب شود. اما مردم بدون امام باقی نمانده و رها شده نیستند. برای امور جاری نیز امامشان حضرت مهدی (عج) به آنها فرمود:

«أَمَّا الْوَأْدُ الْوَاقِعَةُ، فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَي رَوَاهُ أَحَادِيثُنَا، فَإِنَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حَجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ».

ترجمه: و اما در پیش آمدها و حوادث واقعه، به راویان حدیث ما مراجعه کنید؛ چه آنان حجت‌های من بر شما و من حجت الهی بر آنان هستم.

پس رابطه‌ی شیعه با امامش، همیشه رابطه‌ی مستقیم بوده است و کنار گذاشتن فقها و راویان حدیث و جایگزینی امثال مشایبی به جای آنان، هیچ دلیلی بر رابطه‌ی مستقیم‌تر نمی‌باشد و در هیچ حدیثی بر رابطه‌ی مستقیم ایشان و امثال ایشان دلالت نشده است.

بدیهی است که مرحله‌ی پس از رابطه‌ی مستقیم با حضرت حجت بن الحسن (عج)، پس از راویان حدیث که همان فقها یا محدثین هستند، این است که حضرت (عج) ظهور نمایند. همه ایشان را ببینند و مستقیم صدای ایشان را بشنوند. البته ایشان نیز «ولات امری» از بین محدثین و فقها برای بلاد متفاوت اعزام خواهند داشت

که اطاعت از آنان همان اطاعت و فرمان‌پذیری مستقیم از حضرت ولی عصر^(عج) می‌باشد. چنانچه حضرت امیر^(علیه‌السلام) نیز در دوره‌ی سکوت و حکومت خود چنین نمودند.

پس این که اتفاقی بیافتد، که به موجب آن اتفاق، رابطه بدون این که ظهوری برسد مستقیم شود، فقط یک نوع وهم و نیز توطئه است، توطئه‌ی جایگزینی افراد مدعی به جای فقها و محدثین.

در ضمن مدعیان باید توضیح دهند که چگونه «وقت تعیین کرده‌اند»؟ از کجا می‌دانند که از اول رجب به بعد، رابطه‌ی ایشان با حضرت ولی عصر^(عج) مستقیم می‌شود.

به نظر می‌رسد دستگاه اطلاعاتی باید با دقت بررسی کند که این چه حادثه‌ای است که از پیش وقتش تعیین شده است(!؟) و دستگاه قضایی نیز باید بسیار محکم این گونه ادعاها را بررسی و مدعیان را تحت پیگرد قرار دهد. مردم بر سر دین، انقلاب، نظام و کشورشان با کسی شوخی و تعارف ندارند و این مهم را خوب به اثبات رسانده‌اند.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۹: در مورد خروج منی، آیات ۶ و ۷ سوره الطارق با علم امروز منافات دارد زیرا منی مرد از بیضه و پروستات خارج می شود و یعنی اوول زن از رحم زن خارج می شود. لطفاً راهنمایی کنید.
(لاهیجان) (۶ خرداد ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آیات مبارکه:

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ» (الطارق، ه تا ۷)

ترجمه: انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است * از آب جهنده خلق شده است * همان آبی که از میان کمر و استخوان‌های سینه (یا جلو) بیرون می‌آید.

در این آیه سخن از این که نطفه‌ی مرد پس از ورود به رحم زن با چه ترکیب می‌شود و «اوول» در زن از کجا تشکیل شده یا خارج می‌شود نیامده است، بلکه سخن فقط راجع به «منی» مرد است که از آن به عنوان «آب جهنده» نام برده شده و بیان شده که این آب، (یخرج) از «صلب» و «ترائب» خارج می‌شود. چرا که اوول در زن «دافق» - جهنده نیست. در مورد نقش مشترک زن و مرد در به وجود آمدن فرزند، در آیات دیگری بحث شده است.

«صلب»، به معنای چیزی سخت و شدید است و در آناتومی بدن نیز به استخوان‌های پشت گفته می‌شود که از پس گردن تا آخر ران و کمر ادامه دارد. «بین صلب» همان نخاع و آب نخاع است که مرکز اعصاب کل بدن بوده و محل عبور اجزای منی است تا در انتها به شکل نهایی «منی» درآید.

«ترائب» نیز از ریشه‌ی تراب است و به معنای دو چیز مساوی در بدن به کار می‌رود. لذا بین دو سینه، بین نخاع و سینه و همچنین بین دو استخوان ران (محل آلت تناسلی) نیز تراب نامیده می‌شود.

دقت شود که قرآن کریم احکام بسیاری درباره‌ی طهارت، جنابت، نزدیکی و حتی زنا و لواط دارد، اما هیچ‌گاه به اسامی آلت تناسلی زن یا مرد اشاره نمی‌نماید.

با توجه به معانی متفاوت «ترائب»، مفسران تعاریف متفاوتی از خروج منی از بین «صلب و ترائب» کرده‌اند که البته هیچ کدام با علم امروز منافات ندارد:

الف - منظور از «صلب و ترائب» این است که آب منی از بین ستون فقرات پشت (محل تشکیل) و دو استخوان ران پا (محل آلت تناسلی - محل خروج) خارج می‌شود.

ب - صلب یعنی استخوان‌های پشت و ترائب یعنی استخوان‌های جلو و آب منی از بین استخوان‌های پشت عبور کرده و از بین استخوان‌های جلو (محل آلت تناسلی) خارج می‌شود.

ج - «صلب» به معنای پشت مرد، به عنوان يك مرکز عصبی، و «ترائب» به معنای ما بین دو استخوان ران است، که کنایه از دستگاه تناسلی مرد دارد پس آیه‌ی «صلب و ترائب» با نظرات دانشمندان جنین‌شناسی نیز مطابقت دارد.

د - صلب به معنای استخوان‌های سفت و محکم پشت و ترائب در مقابل صلب به معنای استخوان‌های جلو یا استخوان‌های نرم و سفید جلو (در زن و مرد - محل قرار گرفتن آلت تناسلی) است. که در این صورت نیز منافاتی با علم امروز پیدا نمی‌کند.

ه - منی مرد از میان صُلب (استخوان‌های پشت) و ترائب (استخوان پاها) او خارج می‌شود. از نظر کالبدشکافی، تمامی نقاط و مجاری عبور منی در محدوده‌ی صُلب و ترائب (استخوان پاها) قرار دارند. غدد کیسه‌ای پشت پروستات (که ترشح آنها قسمتی از منی را تشکیل می‌دهد) نیز در این محدوده قرار دارند.

پس می توان گفت: منی از میان صلب مرد به عنوان يك مركز عصبی - تناسل امرکننده - و ترائب او به عنوان رشته های عصبی مأمور به اجرا، خارج می شوند.

و - ترائب به معنی «پیش روی انسان» و در مقابل صلب به معنی «پشت انسان» است و «صلب و ترائب» جمع هر دو و به معنای کل وجود است. چرا که منی از کل اجزای مرد گرفته می شود و به همین دلیل وقت خروج همه ی بدن مرد سست می شود. در این برداشت «صلب و ترائب» کنایه از همه ی بدن، چه نواحی پشت و چه نواحی جلو می باشد. و بیان شده است که عمده ترین پیدایش نطفه ی مرد از نخاع شوکی است.

ز - جای اولیه ای که بیضه یا رحم در جنین قرار می گیرند، پشت و انتهای ستون فقرات آن است. قبل از شش ماهگی جنین، تخم و تخمدان هر دو در پشت قرار دارند و پس از شش ماهگی در جنس نر هر دو به پایین کشیده شده و در پوسته ی بیضه قرار می گیرند و به وضع عادی درمی آیند و در جنس ماده نیز مختصر جابجا شده و در دو طرف پهلو محاذی لوله های رحم جایگزین می شوند.

چنانچه مشهود است، هیچ یک از این تعبیر و تفاسیر با علم امروز منافات ندارد.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۱۰: چرا برای سلامتی امام زمان (عج) صلوات می فرستیم؟ مگر ایشان معصوم نیستند و از طرف خدا محافظت نمی شوند و مگر غایب نیستند؟ (برد) (۹ خرداد ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قبل از هر نکته‌ای باید به اصلاح مفهوم و منظور از «غیبت» در ذهنمان توجه کنیم. تا هم شناخت بیشتر و بهتری پیدا کنیم و هم بسیاری از سؤالات و شبهاتی که ناشی از ذهنیت نادرست است، قبل از طرح برایمان مرتفع گردد و هم از هر گونه سوءاستفاده و تحریف جلوگیری نماییم.

الف - معنا و مفهوم «غیبت» و یا «غایب بودن امام زمان (عج)» یا القابی چون «امام غایب»، این نیست که مثلاً ایشان در عالم دیگری هستند، یا به شکل روح یا ملک هستند و یا ...، بلکه خیر. ایشان نیز همچون پیامبر اکرم (ص) و سایر اهل بیت (ع)، بشری هستند مانند دیگران. اما از نظر جایگاه انسانی، به عنوان انسان کامل، در بالاترین مرتبه قرار دارند، لذا معصوم و معدن علم و مخزن وحی الهی و امام هستند. درباره‌ی نحوه‌ی زندگی حضرت امام (ع) در دوران غیبت به صورت خلاصه چنین بیان شده است که:

* «پیمشی فی الارض» - روی زمین زندگی می‌کند. یعنی پشت ابرها، در آسمان‌های دیگر یا قعرچاه‌ها نیست.

* «کاحد من الناس» - مانند سایر مردم. یعنی اگر شما بدن دارید و بدن شما احتیاجاتی مثل خواب، خوراک و استراحت دارد، ایشان نیز همین طور هستند. اگر شما نیاز به مسکن دارید، اگر تلاش می‌کنید، اگر جهاد می‌کنید، اگر بیمار می‌شوید، اگر بهبود می‌یابید و ...، ایشان نیز همین طور هستند. چنانچه سایر معصومین (ع) و از جمله پیامبر اکرم (ص) نیز همین طور بودند.

* «پروته» - می‌بینیدش - «ولا یعرفونه» - ولی نمی‌شناسیدش. یعنی چنین نیست که ایشان در غیبتی باشند که هیچ کس او را نبیند، بلکه بسیاری او را می‌بینند، اما چون نمی‌شناسندش، نمی‌فهمند او امام زمان، حضرت مهدی (عج) است. چنانچه بسیاری با حضرت پیامبر اکرم (ص)، حضرت امیر (ع) و سایر ائمه (ع) حتی صحبت می‌کردند، اما نمی‌دانستند که ایشان پیامبر یا امام هستند. و بسیاری نیز ما را می‌بینند، اما چون نمی‌شناسند، متوجه نمی‌شوند که چه کسی را دیده‌اند و اگر برسید آیا امروز چنین شخصی را دیده‌اید؟ پاسخ منفی خواهند داد.

پس غیبت یعنی «غیبت از شناسایی». و عصمت نیز دلیل بر آن نیست که صاحب عصمت از بشر بودن خارج شود و بیمار نگردد و بهبودی نیابد.

ب - اما در خصوص چرایی صلوات، دقت شود که اولاً «صلوات» یک دعای مستجاب است. ثانیاً دعا کردن برای معصوم، امام، عزیزان دیگر و ...، معرفت و محبت خود ما را می‌رساند. لذا قبل از آن که برکاتش شامل طرف مقابل شود، شامل دعاکننده می‌گردد. و البته دعاشونده نیز از آن برکات الهی بهره‌مند می‌گردد. وگرنه خود «صلوات» حتی بر حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) نیز لزومی نداشت. چرا که در این صلوات برای ایشان سلام، درود و دعا می‌فرستیم.

ج - دعا در هر حال و برای هر کس مفید است و هیچ کس بی‌نیاز از دعا نیست. حتی اگر هیچ انسانی نیز وجود نداشته باشد، خداوند متعال خود و ملائکش بر رسول اکرم (ص) و همچنین بر مؤمنین صلوات می‌فرستد. و البته منظور از صلوات، فقط لفظ «اللهم صل علی محمد و آل محمد» نیست.

د - از برکات دیگر صلوات برای اهل عصمت (ع) و به ویژه امام زمان (عج) این است که معصوم هیچ گاه از دیگران عقب نمی‌افتد و امام هیچ‌گاه مدیون دیگران نمی‌ماند، حتی به اندازه‌ی یک سبقت در سلام و یا یک دعا. لذا وقتی شیعه‌ای برای سلامتی امام زمان (عج) دعا می‌کند و یا ذکر صلواتی می‌گوید: نشان می‌دهد که نه تنها امامش را می‌شناسد، بلکه همیشه ذهن و فکر و قلبش متوجه اوست. با خوشی او خوش است و با غم و اندوه و ناراحتی او نیز مغموم و ناراحت است و چون او را نمی‌بیند و از حالش با خبر نیست، دعا می‌کند که همیشه سلامت باشد و آفات محیطی بر او اثری نگذارد. بدیهی است که امام (ع) متقابلاً و حتی پیش از او، چنین شیعه را دعا می‌نماید. و بدین وسیله یک ارتباط معنوی مستقیم، با معرفت و محبت بین شیعه و امامش برقرار می‌گیرد، اگرچه ظاهر او را نبیند.

پس، دعا هیچ منافاتی با عصمت، حفاظت الهی و غیبت ندارد. چنانچه برای تعجیل در ظهور ایشان نیز مأمور و مکلف به دعا شده‌ایم.

خداوند متعال برای تحقق هر امری وسایلی گذاشته است و یکی از این وسایل، دعا است. به همین دلیل حتی ملائک بسیاری فقط مأمور به دعا هستند.

سوال ۱۱: در مورد مقوله‌ی شانس توضیح دهید. می‌گویند برخی از پدیده‌های علمی بر اساس شانس است. آیا این با برهان نظم منافات ندارد؟ (۱۱ خرداد ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

شانس (chance) یک واژه‌ای فرانسوی است که به معنای «بخت و اقبال» به کار می‌رود. در لغت‌نامه‌ی دهخدا و عمید نیز از این واژه به «بخت، اقبال و طالع» یاد شده است و منظور از یک اتفاق، حادثه یا «پدیده‌ی شانسی» نیز این است که حادثه یا تصادفی بدون علت و قابلیت محاسبه پیش‌آید که از اتفاق به نفع یا مورد نظر و خواست کسی باشد.

در عالم هستی چیزی به نام «تصادف - بدین معنایی که منظور بحث است» وجود ندارد که «شانس» وجود داشته باشد. لذا اعتقاد به شانس، چیزی به جز یک خرافه‌ی قدیمی که در فرهنگ باستانی ملل بوده و سپس به فرهنگ ملل مسلمان نیز رسوخ نموده، نمی‌باشد.

در عالم هستی، هیچ اتفاقی، به خودی خود، بدون علت، بی‌دلیل، بی‌واسطه و غیرقابل محاسبه حادث نمی‌شود و به همین دلیل حتی به عنوان مثال و نمونه، یک پدیده هم وجود ندارد که اتفاقی و تصادفی به وجود آمده باشد.

حتی همین که می‌گوئیم، در فلان نقطه تصادف شد، یا تصادفاً فلانی را دیدم، یا پولی نیاز داشتم از شانسم چنین و چنان شد و آن پول را به دست آوردم، یا از بدشانسی شوت زد ولی گل نشد و ...، همه فقط لفظ است. وگرنه، همه‌ی این اتفاق‌ها بر اساس علت و معلوم‌های قابل محاسبه پیش‌آمده و می‌آید و چنانچه اشاره نمودید، نظم بر عالم هستی حاکم است. وگرنه حتی یک کشف علمی صورت نمی‌پذیرفت و حتی انجام یک عمل ساده برای حصول به یک نتیجه‌ی معین و مورد نظر ممکن نبود. حتی کسی نمی‌توانست آبی را روی حرارت بگذارد تا داغ شود و یا در برودت قرار دهد تا سرد شود، چرا که ممکن بود تصادفاً یا از روی شانس، برعکس نتیجه دهد.

اگر بین دو خودرو تصادفی رخ می‌دهد، حتماً قابل مطالعه و محاسبه و اثبات است. خودرویی در زمانی خاص با سرعتی خاص و در مسیری معین حرکت کرده است و خودروی دیگری با همین مشخصات در طرف مقابل. لذا می‌توان بی‌تردید نتیجه داد که این دو خودرو در فلان لحظه و فلان نقطه به هم برخورد خواهند نمود و یا خیر. یا ضربه‌ای با فشار خاص، از زاویه‌ای مشخص به سوی هدفی معین به توپ زده شده است، حرکت این توپ بر اساس قوانین فیزیک قابل مطالعه و محاسبه است، پس اگر به تیر دروازه برخورد کرده و به زمین بازگشت، اصلاً از بدشانسی شوت زننده و یا خوش‌شانسی دروازه‌بان یا تیم رقیب نبوده است. بلکه دقیقاً منطبق با قوانین فیزیک و علت و معلول‌ها چنین شده است. منتهی بشر به اتفاقی که خودش علم به آن ندارد، تصادف، شانس یا بدشانسی می‌گوید. ولی واقعیت چنین نیست. حتی یک قرعه‌کشی که کسی از نتیجه‌ی آن خبر ندارد و به چرخش گردونه سپرده شده است نیز اتفاقی و شانسی نیست، بلکه بر اساس علت و معلول‌های خودش انجام می‌گیرد. لذا هیچ موقع در یک قرعه‌کشی بانک، کسی که حسابی در آن بانک ندارد، به صورت شانسی برنده نمی‌شود.

پیدایش «تصادفی» یک پدیده، فقط اعتقاد ماتریالیست‌ها است که در گذشته به آنها «ماده‌گرا» یا «دهریون» یا «طبیعیون» یا «تجربیون» نیز می‌گفتند. آنها چون نتوانستند علت غایی و مبدأ هستی (خداوند خالق) را تکذیب کنند، گفتند: هستی بر اثر یک تصادف پدید آمده است. و این سخن نه عقلی است و نه علمی و نه حتی یک نمونه‌ی خارجی داشته و یا می‌تواند داشته باشد.

بدیهی است اگر چیزی نبوده، عدم با عدم، هیچی با هیچی، تصادف نمی‌کند و از تصادف خیالی این دو نیستی نیز هستی به وجود نمی‌آید.

مقوله‌ی اعتقاد به شانس (بخت و اقبال بدون دلیل) همیشه در خرافات بشر و به ویژه انسان‌های گذشته رواج داشته است. برخی به پیامبران می‌گفتند: که شما را سبب بدشانسی یا شومی یا بدبختی امت می‌بینیم و خداوند متعال از زبان انبیایش به آنها پاسخ می‌دهد که «طالع» شما با خودتان است. یعنی

سوال ۱۲: دلیل بطلان مذهب «واقفیه» معتقدین به ختم امامت به امام موسی کاظم علیه السلام و غیبت ایشان» و امثال آنان چیست؟ (۱۲ خرداد ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

راجع به مذهب «واقفیه» می شود توضیح داد. اما وقتی بیان می شود «و امثال»، یعنی هر مکتب و مذهبی به غیر از «اسلام ناب محمدی (صلوات الله علیه و آله)» که در مذهب تشیع راستین تجلی یافته است، که شاید فقط در اسلام صدها مذهب باشد. لذا تک به تک آنها را نمی توان مطرح و نقد نمود، مگر با ارائه دلایل کلی که به همه صدق کند. به قول حافظ: جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه - چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند.

الف - عقل، ذهن و فکر خود را عادت دهیم که هر گاه با هر ادعایی [حق یا باطل] مواجه شدیم، از مدعی دلایل اثبات حقانیت را مطالبه کنیم، نه این که از دیگران بخواهیم دلایل ابطال را اقامه کنند. این روش، القای اندیشه های آمریکایی (در فلسفه، سیاست، اخلاق و ... است که ادعا می کنند و سپس دلایل نفی اش را مطالبه می کنند.) آنها با این روش در قدم اول القاء می کنند که ادعای من درست است، حال هر کس قبول ندارد، دلیلش را بیاورد. در حالی که مدعی باید دلیل بیاورد.

ب - اگر کسی مدعی شد که من خدا، پیامبر، امام، صاحب یک اندیشه ی حق، صاحب معجزه و ... هستم، اوست که باید اقامه ی دلیل کند، نه این که هر کس قبول ندارد، بطلانش را به اثبات برساند! لذا خداوند متعال برای اثبات وجود خود، انبیاء، امامان، کتاب، دنیا، آخرت و معاد، دلیل می آورد، برهان اقامه می کند و معجزه نشان می دهد و سپس می فرماید: آیا تعقل، تفکر و تدبیر نمی کنید؟!

ما این اصل را در همه ی زوایای زندگی روزمره ی خود رعایت می کنیم، چنانچه اگر کسی مدعی شد: من پزشک، مهندس، هنرمند، خیاط، نانوا، کشاورز، پلیس یا ... هستم، اوست که باید برای ادعای خود دلیل بیاورد. اما نوبت به اندیشه و دین که می رسد، هر کسی ادعایی می کند و سپس می گوید: هر کس قبول ندارد دلیل بیاورد. مثل حکایت قدیمی است که می گویند: شخصیتی معروف به ملا نصرالدین [که البته این نام گذاری آتاترکی و برای حمله به اسلام بوده است] گفت: ستاره های آسمان (مثلاً) صدهزار عدد است. پرسیدند: از کجا می دانی و به چه دلیل؟ پاسخ داد: هر کس قبول ندارد، برود بشمرد!

ج - مذهب واقفیه، کسانی بودند و هستند که معتقدند، پس از امام موسی کاظم (علیه السلام)، دیگر امامی نیامده است. او امام زمان است، از نظرها غایب شده و روزی ظهور خواهد کرد. در واقع آنها در امام موسی کاظم (ع) توقف کردند. یک گروه از آنان منحرفتر شدند و گفتند: امام موسی کاظم (ع) آخرین امام بود که رحلت کرد. به آنها هم «قطعی» می گویند.

«واقفیه» یا «قطعی» یا همان امثالهم، هیچ دلیلی بر اثبات مدعای خود اقامه نکردند، چرا که اساساً حرف باطل و ادعای کذب، دلیل ندارد. و در قبال نفی ولایت و امامت دوازده امام معصوم (ع) که از زمان پیامبر اکرم (ص) مکرر معرفی شده اند نیز دلیلی ندارند. فقط دلشان خواسته که چنین ادعا کنند.

البته این ادعا همین طور تصادفی به وجود نیامده است، بلکه ریشه در هوای نفس و سیاست دارد، که توجه به آن برای شناخت ریشه های انحراف بسیار لازم است:

ج/۱: حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) نیز مانند هر امام دیگری نوابی داشتند که در اقصی نقاط عالم اسلام پخش بودند و از طرف امام (ع) به امور شیعیان می پرداختند. به قول امروزی «نماینده ی امام» بودند. شیعیان وجوهات بسیاری (خمس، زکات، رد مظالم، کمک و ...) به آنها می دادند که برای حضرت امام (ع) بیاورند. پس از شهادت امام موسی کاظم (ع)، اکثر قریب به اتفاق آن نمایندگان، به خاطر آن که ثروت امامتی را تصاحب کنند و به امام رضا (علیه السلام) تحویل ندهند، امامت ایشان را نفی کردند. و این خود یکی از دلایلی است که به امام رضا (ع)، امام غریب می گویند. حتی بسیاری از اقوام نزدیک مانند عموزاده ها، ابتدا نسبت فرزندی ایشان را تکذیب کردند.

ج/۲: دستگاه خلافت نیز که از اول تا به آخر و در طول تاریخ مخالف اهل بیت^(ع) بودند، به این جو دامن زدند و «واقفیه» و «قطعیه» و امثالهم را مورد حمایت و تشویق قرار دادند و ادعای کذب آنان را ترویج کردند تا اندیشه‌ی تداوم امامت، مقابله‌ی امام با دستگاه حکومت ظالم به نام اسلام و مهمتر از همه، مسئله‌ی انتظار را مورد تحریف قرار دهند.

د - اگرچه واقفیه و امثالهم هیچ دلیلی بر ادعای خود اقامه نکردند، اما مهمترین دلیل بر رد آنان این است که اگر «امامت» منقطع شده باشد، یعنی هدایت الهی منقطع شده است که این نیز خلاف وحی، عقل و اساساً توحید و اسلام است. لذا برخی از شیعیان پس از شهادت امام موسی کاظم^(ع) خدمت امام رضا^(علیه السلام) رسیده و سؤال نمودند: آیا به کسانی که گمان دارند پدر شما زنده است (واقفیه)، زکات پرداخت بکنیم؟ ایشان فرمودند: هرگز! آنها کافر، مشرک و فاسد هستند.

www.x-shobhe.com

سوال ۱۳: مشایبی گفته: پیامبر (ص) نفرمود که سراغ ساحر نروید، بلکه کفار گفته‌اند که سراغ پیامبر (ص) نروید چون سحر می‌کند؟ آیا صحیح است و پاسخ چیست؟ (۱۴ خرداد ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

برای حفظ امانت در نقل کلام و نیز برای این که بعداً بیان نشود که این جمله چنین نبود، بلکه چنان بود یا منظور این نبود، ابتدا عین جمله به نقل از سایت‌های خبری که همگی به مندرجات سایت ایرنا استناد کرده‌اند، نقل می‌شود.

مشایبی: «پیامبر اسلام (ص) هیچگاه نگفت که نگذارید طرف مقابل حرف بزند، گردش جمع نشوید، سراغش نروید چون سحر می‌کند در حالی که کفار به همه اعضای خانواده و مردم می‌گفتند گرد خانه محمد (ص) جمع نشوید چون او سحر می‌کند.»

هر چند که این جمله معنای معکوسی را نسبت به قصد آقای مشایبی از بیان آن القاء می‌کند و معنایش اقرار به ساحریت است. گویا گوینده می‌گوید: من ساحر هستم، ولی پیامبر (ص) نفرمود که دور ساحر جمع نشوید و به حرفش گوش نکنید. معنای دیگر این سخن ایشان نیز چنین می‌شود که امر به اجتناب از سحر و ساحر، سخن کفار است نه دستور اسلام! اما چون می‌دانیم که لابد منظور ایشان چنین نیست و باز هم بد بیان کردند، در بررسی مطلب، صرف نظر از گوینده، مقاصد، و جریان‌ها و چالش‌های سیاسی و در نهایت جنگ نرم هدفداری که از چند سو دنبال می‌شود، لازم است به چند نکته‌ی بسیار مهم دقت کنیم:

الف - به این راحتی نمی‌توان با قاطعیت گفت: پیامبر اسلام (ص) هرگز نگفته‌اند که گرد ساحر جمع نشوید. ساحر از نظر اسلام آن قدر مضر، مفسد و منفور است که حکمش اعدام است. بدیهی است اسلام و پیامبری که انسان را نه تنها از هر ضرر، بلکه از هر احتمال خطر و ضرری اجتناب می‌دهد، منع فرموده و چنین نیست که به خاطر به اصطلاح روشنفکری‌های بی‌منطق امروزی گفته باشند: حالا بروید و دور ساحر جمع شوید و خوب بشنوید ببینید چه می‌گوید؟ حرف حسابش چیست و ...

ب - اسلام عزیز راجع به «گفتن و شنیدن» که دو ورودی علم و عقل انسان بوده و تأثیر به‌سزایی در ساختار شخص و اجتماع دارد، چه در کلام وحی و چه در بیانات معصومین (ع) سخنان بسیاری دارد و نباید به خاطر اهداف سیاسی یا ... هر میلی را به اسلام نسبت دهیم. به عنوان مثال: خداوند متعال در کلام وحی [قرآن کریم] می‌فرماید:

ب/۱: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (لقمان، ۶)

ترجمه: بعضی از مردم گفتار بازیچه را می‌خرند، تا بدون علم مردم را از راه خدا گمراه کنند، و راه خدا را مسخره گیرند، آنان عذابی خفت‌آور دارند.

توضیح: «لهو الحدیث» به قول امروز همان «حرف مفت» است. برخی از مردم دوست دارند مرتب حرف مفت و حرف باطل بزنند و برخی دیگر نیز تشنه‌ی شنیدن این حرف‌ها هستند و خداوند بیان و استماع حرف مفت را مستوجب عذاب خفت‌آور قلمداد می‌نماید. آیا این منع از گفتن یا شنیدن نیست؟!

ب/۲: «وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَ يُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَعْبُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِّنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا» (النساء، ۱۴۰)

ترجمه: و همانا (خداوند) این معنا را در کتاب بر شما نازل کرد که هر گاه شنیدید به آیات خدا کفر ورزیده می‌شود و به آن استهزاء می‌کنند با آنان منشینید تا به سخنی دیگر بپردازند و گرنه شما نیز مثل آنها خواهید بود و بدانید که خدا کافران و منافقان را در جهنم فراهم خواهد آورد.

توضیح: دقت شود که با چه صراحت و تأکیدی تصریح می‌شود که هر کجا دیدید عده‌ای جمع شده و آیات خداوند را تکذیب یا مسخره می‌کنند، با آنها منشینید، و گرنه خودتان نیز یکی از آنان هستید.

پس نه تنها اجتناب از ساحر، بلکه اجتناب از بیان یا شنیدن یا دیدن هر کلام، هر پیام یا هر عمل حرام، باطل، زشت، منحرف و منحرف کننده‌ای از دستورات اکید و صریح خداوند متعال است. و البته احادیث نیز در این زمینه بسیار است.

ج - در قرآن کریم تصریح شده است که کفار می‌گفتند: نزد پیامبر^(ص) نروید و سخنش را گوش نکنید، چون بر شما غلبه می‌کند. و در مورد سحر چنین بیان شده که کفار هر گاه آیات ما را می‌دیدند می‌گفتند این سحر است. البته منکر این نیستیم که چنین نیز گفته باشند و شاید آیه‌ای هم باشد که ما ندیدیم. اما منظور این است که بدانیم واژه‌ی «سحر» را بیشتر در مقابل عملکرد بیان می‌دارند، نه گفتار.

د - اما به طور کلی این منطق آقای مشایبی مورد قبول نیست. چرا که انسان وقتی یک نوع رفتار را مقبول می‌داند، مدعی می‌شود و مطالبه می‌کند، باید آن را در مقابل خودش هم جایز بداند.

این که ما هر چه دلمان خواست بگوییم، سپس وقتی دیگران جوابی دادند، داد و فریاد کنیم که این نمی‌شود، چرا نمی‌گذارید حرف بزنیم، قرآن چنین نفرمود، پیامبر^(ص) چنان نفرمود، این اختناق است و ...، نه تنها منطقی نیست، بلکه همیشه روش مخالفان اسلام و عقل و بشریت بوده است که هر چه دلشان می‌خواست می‌گفتند و به محض شنیدن پاسخ، داد و فغان «وامظلوما» به راه می‌انداختند.

ما به آقای مشایبی (و دیگران) می‌گوییم: شما هر چه دلتان بخواهد می‌گویید. و بدتر از همه آن که اغلب گفته‌های خود را به اسلام و قرآن و حدیث نسبت می‌دهید، خوب طرف مقابل شما هم حرفش را می‌گوید و جواب می‌دهد. پس چرا ناراحت می‌شوید. این چه تکبری است که گمان می‌کنید هیچ کس نباید حرفی به مخالفت بزند.

شما بودید که گفتید: با مردم اسرائیل مشکل ندارید- شما گفتید: دوره‌ی اسلام‌گرایی به پایان رسیده است- شما گفتید: مکتب ایرانی و ...، حالا یک عده هم جواب شما را دادند. حال این که بگوییم، آیا انتظار می‌رود همه‌ی انسان‌ها درک داشته باشند - آدم از کافر هم چنین انتظاری ندارد و ...، آیا این جواب و عکس‌العمل درست است؟ و نوعی ایجاد اختناق و شانتاژ نیست؟

سوال ۱۴: علل و عواقب تنبلی در نماز چیست و چگونه جلوی این تنبلی را بگیریم؟ (۲۷ خرداد ۱۳۹۰)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

خداوند متعال در کلام وحی، قرآن کریم فرمود:

«فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ» (الماعون، ۴ تا ۶)

ترجمه: پس وای بر آن نمازگزاران * که دل از یاد خدا غافل دارند * همانان که (اگر طاعتی کنند) به ریا و خودنمایی کنند.

و اهل عصمت^(۴) مکرر تأکید و تصریح نموده‌اند که شفاعت ما به کسانی که نماز را سبک بشمارند نمی‌رسد. همین معنا یعنی از دست دادن خیرها و موفقیت‌های دنیا و آخرت. بدیهی است کسی که نماز را سبک بشمارد یا در اقامه‌ی آن تنبلی کند، از بسیاری از برکات و فوایدی که برای نماز شمرده شده است و از جمله «نگهداری از فساد و فحشاء و فقر و ...» است محروم می‌ماند.

به طور قطع از عوامل اصلی تنبلی در نماز، ضعف در معرفت و ایمان و عشق به الله جل جلاله است و باید دقت نمود که هر چقدر بندگی و عشق به الله ضعیف شود، مازاد آن در خلاء نمی‌ماند، بلکه جایش را به غیر الله می‌دهد. و به همین دلیل محبت و دلبستگی و وابستگی به دنیا و زخارف آن سبب می‌شود که انسان حوصله نکند از محبوب جدا شده و به سوی خدا رود و به کارهای دیگر مشغولتر و راضی‌تر می‌باشد.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...» (البقره، ۱۶۵)

ترجمه: و بعضی از مردم کسانی هستند که به جای خدا شریک‌هایی می‌گیرند و آنها را مانند خدا دوست می‌دارند و کسانی که به خدا ایمان آورده‌اند شدت محبتشان به الله است.

عشق و محبت، ریشه، اساس و علت هر حرکتی است. لذا انسان مایل است به دیدار معشوق برسد و وقت خود را با او بگذراند. صحبت با غیر و یا مشغولیت‌های دیگر او را خسته می‌کند، مگر آن که در راه او باشد. مثل این که اگر کسی برود تا برای معشوق گلی تهیه کند، در این راه خسته نمی‌شود و از زحمت این کار لذت هم می‌برد. پس اگر محبوب و معشوق کسی پول یا لذت‌های نفسانی یا سرگرمی‌های دیگر شد، رقبت و شوقی برای ترک آنها و حضور در محضر الله و راز و نیاز با او پیدا نمی‌کند، اما اگر کسی [أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ] شد، یعنی شدت محبتش خاص الله گردید و هر شخص یا چیز یا کار دیگری را در راستای محبت او دوست داشت، مایل می‌شود که هر چه سریعتر از امور دیگر فارق شود و معشوق به او اجازه و اذن ورود (اذان) دهد، تا او به دیدار رفته و گفتگو و راز و نیاز بنشیند.

پس بهترین راه زدودن این تنبلی، تقویت معرفت [شناخت] و عشق آن محبوب و معشوق و کنار زدن «إله»‌های کاذب دیگر است. یعنی عمل به «لا إله الا الله». و البته برای تحقق این معنا، تمرین، ممارست و استقامت لازم است. یعنی با خود عهد کنم که می‌خواهم با شیطان مبارزه کنم و در این مبارزه، بینی او را به خاک بمالم و می‌خواهم هوای نفس را در اختیار و کنترل خود داشته باشم، نه این که من در اختیار او باشم. لذا تصمیم می‌گیرم که حتماً چند روزی هم که شده، نماز را اول وقت بخوانم تا عادت کنم. مطمئن باشید، پس از چند روز، انس و دوستی انسان با نماز نیز برقرار می‌شود و مؤمن خود در پی فرصت می‌گردد که به نماز بایستد.

سوال ۱۵: یک مسیحی گفت: مگر شما انجیل اصل را خوانده‌اید که می‌گوید انجیل تحریف شده است؟ تا با اصل قیاس و تطبیق داده نشود، پذیرش تحریف مقبول نیست. (۲۹ خرداد ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

چه سخن نغز و عالمانه‌ای فرموده‌اند؟! و لابد گمان می‌کنند که بهترین دفاع را انجام داده و راه هر گونه پاسخی را مسدود نموده‌اند!

الف - به ایشان بفرمایید: که اگر انجیل اصلی وجود داشت که دیگر کسی نمی‌گفت انجیل تحریف شده است. همه می‌گفتند: این کتاب آسمانی است و هر کتاب دیگری به این نام غیرمعتبر و جعلی است.

ب - به ایشان بفرمایید: اگر انجیل اصلی وجود ندارد (که ندارد)، شما انجیل‌های موجود را با چه متنی قیاس و تطبیق کرده‌اید که فهمیده‌اید درست است، که ما با آن مقایسه و تطبیق کنیم و اثبات کنیم که تحریف شده است؟! مگر می‌شود مدعی شد که چون اصلی وجود ندارد، هر چه ما گفتیم همان درست و اصل است؟!

ج - به ایشان بفرمایید: اساساً وقتی کتاب آسمانی شما وجود خارجی ندارد، پس از چه کتابی به نام مسیحیت تبعیت می‌کنید؟ آیا غیر از این است که کتبی را تبعیت می‌کنید که کتاب آسمانی پیامبران نیست و افراد عادی آن را نوشته‌اند؟

د - مسیح^(ع) که یک پیامبر بیشتر نبود و یک کتاب بیشتر به نام «انجیل» نیاورد، اما شما ۵ انجیل دارید و لابد مباحث مطروحه در انجیل یوحنا با انجیل مقدس، انجیل متی و ... متفاوت است که وجود ۵ انجیل لازم آمده است. لذا یا یکی از آن سخنان متفاوت سخن پیامبر است و یا هیچ کدام.

ه - به ایشان بفرمایید: اگر مسیحیت را مطالعه نکرده‌اید، دفاع نکنید. مسیحیت خود معتقد بوده و اذعان دارد که حضرت مسیح^(ع)، پطروس را به عنوان جانشین خود انتخاب کرد، سپس یک یهودی به نام «پولس» که نام عبری‌اش «شاول» می‌باشد مدعی شد که در مسیری می‌رفت که نور حضرت را دید و جانشین وی گردید. و مسیحیت فعلی را او پایه‌گذاری کرده است. چطور آن کس را که شخص پیامبر برگزیده بود رها کردید و آن که مدعی دیدن نور شد را قبول کردید؟

و - می‌گویند: اناجیل فعلی را شاگردان او که حکم جانشینانش را داشتند نوشته‌اند! پس ضمن آن که معترف هستند کتاب خدا در میانشان نیست، به گفته‌ی کسانی اعتماد کرده‌اند که همه‌ی آنها راجع به مسیح به خطا رفته‌اند. چنانچه در کتاب «اعمال رسولان ۱: ۱۵ - ۲۶» که معتبرترین کتاب آنها در مورد جانشینان است نوشته است:

«چنانچه حضرتش پیش‌بینی کرده بود، همه‌ی رسولان در مورد او لغزش خوردند و هنگام دستگیری وی، او را رها کردند و گریختند. یهودای اسخریوطی نیز قبلاً با مراجعه به بزرگان یهود، برای کمک به دستگیری عیسی اعلام آمادگی کرده بود و به همین منظور، وی را به آنان نشان داد و در مقابل آن پولی گرفت. پس از رفتن حضرت عیسی، یازده رسول دیگر با انتخاب فردی به نام «مقیاس» به جای یهودای اسخریوطی، عدد دوازده را کامل کردند.»

ز - در هر حال اگر بخواهیم در ابطال، تناقضات و تحریفات اناجیل با استناد به خود آنها بنویسیم، حتی بدون آن که به قرآن یا منابع اسلامی رجوع کنیم، بیش از ۵ کتاب می‌شود. به ایشان بفرمایید که ما [مسلمانان و هر انسان عاقل دیگری] هر چیزی را با عقل می‌شناسد. حتی خدا، پیامبر اسلام، قرآن و ... با عقل شناخته می‌شوند و عقل، تولد یک خدا، سه شخص بودن و پدر، پسر و روح‌القدس بودن خدا، به صلیب کشیده شدن خدا ... و در نهایت تبعیت از دینی که کتاب آسمانی‌اش در اختیار نیست را نمی‌پذیرد.

سوال ۱۶: آیا نماز خواندن قبل از سن بلوغ نیز اجر و پاداشی دارد؟ (تهران) (۳۳ خرداد ۱۳۹۰)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

بهرتر است قبل از هر چیز مسئله‌ی اجر و پاداش که به آن «ثواب» نیز اطلاق می‌گردد را برای خودمان روشن کنیم. گاه منظور از ثواب یا پاداش، همان مزد به اضافه‌ی جایزه‌ای است که به انسان می‌دهند و بدیهی است که هر کار خوبی جایزه و پاداش دارد.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا» (الکھف، ۲۰)

ترجمه: آنان که (به خدا) ایمان آوردند و نیکوکار شدند ما هم اجر نیکوکاران را ضایع نخواهیم گذاشت.

البته خداوند متعال در قرآن کریم راجع به این «اجر»، تعابیر متفاوتی چون «اجراً حسناً» - «اجر کریم» - «اجر عظیم» - «اجر اعظم» - «اجر کبیر» - «اجر بی‌منت» ... و «اجر مضاعف»، به کار می‌برد، تا مؤمن بداند که این اجر فقط به اندازه‌ی ایمان و عمل او نیست، بلکه بسیار کریمانه، خوب، بزرگ، بی‌منت و حتی بیش از حد تلاش و عمل است.

بدیهی است که اگر کودکی قبل از سن بلوغ نماز بخواند و یا هر کار خوبی بنماید، اجر او نیز در نزد خداوند متعال ضایع نمی‌گردد و نه تنها خودش، بلکه والدین و مربیان نیز شامل این اجر می‌گردند و پاداشی بسیار مسرت بخش و بیش از عمل می‌گیرند.

اما گاهی منظور از پاداش، بسیار بزرگتر از مزد کریمانه است که به آن «صواب» اطلاق می‌گردد. این صواب یعنی خیر و صلاح که سبب تغییر سرنوشت و فلاح و رستگاری دنیوی و اخروی فرد می‌گردد. در اینجا دیگر بحث «ثواب» یا کارمزد و پاداش نیست، چرا که مقام فرد و حاصل رشدش، بیش از این حرف‌هاست، اگرچه آن نیز بدون پاداش نیست.

به عنوان مثال: یک وقت از کسی بپرسید اگر من خودروی شما را تعمیر کنم، چه می‌دهی؟ او می‌گوید: مزد کارت به اضافه‌ی انعام راضی کننده به تو می‌دهم؟ این می‌شود «ثواب». اما یک وقت بپرسید: اگر من در رشته‌ی مکانیک تحصیل کنم و متخصص متبحری شوم چه می‌شود و چه حاصلی دارد؟ این همان «صواب» است و به شما می‌گویند که رشد می‌کنید، عالم و دانشمند و استاد می‌شوید، سبب رشد دیگران می‌گردید ... و از درآمدهای کلان نیز برخوردار می‌شوید.

پس ما باید به دنبال «صواب» باشیم نه «ثواب». خداوند متعال نه تنها عادل است و اجر کسی را ضایع نمی‌کند، بلکه بسیار هم کریم است. در همین دنیا با همه کریمانه رفتار می‌کند، چه رسد به آخرت. پس نباید نگران «ثواب» بود و یا دغدغه‌ی میزان آن را داشت، بلکه باید به دنبال «صواب» رفت. یعنی رشد و کمال انسانی و تقرب به خداوند منان.

بدیهی است کودکی که از سنین قبل از بلوغ، نماز، اخلاق حسنه، نیکی به والدین، خیرات، کسب علم و فضیلت، صبر و استقامت و ... را تمرین می‌کند، اهل «صواب» می‌شود، و رشد و تکامل او و نتایج حاصله‌اش در دنیا و آخرت، نه تنها به مراتب بیش از سیب و گلابی و باغ و حوری و دیگر ثواب‌هایی است که به او می‌دهند، بلکه اصلاً از یک سنخ نبوده و قابل مقایسه نیست.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (البقره، ۲۷۷)

ترجمه: محققاً کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام می‌دهند و نماز بپا داشته و زکات می‌دهند، اجرشان نزد پروردگارشان است، (چون دنیا ظرفیت اجر این گونه اعمال را ندارد)، نه ترسی بر آنان هست و نه اندوهگین می‌شوند.

دقت شود که انسان تنها زمانی از «خوف و اندوه» رهایی می‌یابد که از گذشته‌ای سالم و آینده‌ای مطمئن برخوردار باشد. آیا اجری از این بیشتر می‌شود.

سوال ۱۷: دجال و دابة الارض چه کسانی هستند؟ قبل از ظهور می آیند یا پس از ظهور؟ (۸ تیر ۱۳۹۰)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

خروج دجال قبل از ظهور است و البته راجع به این که «آیا دجال یک فرد است یا یک جریان انحرافی فراگیر؟»، اقوال و نظرات متفاوت وجود دارد و یک جریان انحرافی بودن دجال بسیار به واقع شبیه تر است. چنانچه امروزه شاهدیم تمامی مشخصاتی که در روایات برای دجال بیان شده است، در «فراماسون» نمود یافته است. از جمله «چشم دجال» که گفته شده او یک چشم دارد که در وسط پیشانی اش قرار گرفته است، در بازارها راه می رود و بسیاری را جذب می کند. دقیقاً مانند «چشم ماسونی» که در بالای هرم فراماسون، لوگوی جهانی سازی، دلار و لوگوی کلیه سازمان ها و شرکت های وابسته و ... وجود دارد و در قلب بازار بین الملل است.

اما «دابة الارض» به طور قطع یک انسان است که پس از ظهور می آید. چنانچه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند: آگاه باشید! قسم به خداوند که دابة الارض، انسان است» (نجم الثاقب). و خروج «دابة الارض» نه تنها پس از ظهور است، بلکه مدت های مدید پس از برقراری حکومت عدل در سرتاسر جهان است و به طور کلی یکی از نشانه های برپایی قیامت می باشد. لذا طبق احادیث، پس از ظهور دابة الارض دیگر هیچ توبه ای از کسی پذیرفته نمی گردد.

واژه ی «دابة الارض» از آیه ی مبارکه ی ذیل اخذ شده و اشاره ی صریح به رجعت دارد:

«وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» (النمل، ۸۲)

ترجمه: و هنگامی که فرمان عذاب آنان صادر شود (و قیامت نزدیک شود) جنبنده ای را از زمین برای آنان خارج می کنیم که با آنان تکلم می کند و می گوید: مردم به آیات ما یقین ندارند و ایمان نمی آورند.

شاید برخی گمان کنند که بدین وصف «دابة الارض» یک شخص مجهول است. اما احادیث و روایات معتبر تصریح دارند که او کسی نیست به جز حضرت مولی الموحدين، امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) که قسیم جنت و نار است.

- امام باقر (ع) از حضرت علی نقل می کنند که فرمود: من تقسیم کننده ی بهشت و دوزخم، کسی وارد آنها نمی شود جز بر اساس تقسیم من. منم فاروق اکبر. منم پیشوای آیندگان. منم گزارشگر گذشتگان. جز رسول اکرم (ص) کسی بر من پیشی نمی گیرد. او و من در يك صراط مستقیم هستیم، جز این که این صراط به نام اوست. به من شنش فضیلت داده شد: ۱- علم منایا و بلايا و وصایا به من داده شد. ۲- سخن فصل جداکننده ی حق و باطل به من عطا شد. ۳- من صاحب رجعت ها هستم. ۴- فرمانروائی کل به من عطا شده. ۵- من صاحب عصا و میسم هستم. ۶- من دابة الارض هستم که با مردم سخن خواهم گفت.

(تفسیر برهان، ج ۳، ص ۲۰۹ - نور الثقلین، ج ۴، ص ۹۷ - تفسیر صافی، ج ۴، ص ۷۵)

- امام صادق (ع) می فرماید: روزی رسول اکرم (ص) وارد مسجد شدند و مشاهده کردند که امیرمؤمنان (ع) شن های مسجد را زیر سرش بالش کرده و خوابیده است. با پای مبارکش او را حرکت دادند و فرمودند: ای دابة الارض برخیز. یکی از اصحاب گفت: ای رسول گرامی آیا ما همدیگر را با این نام بخوانیم؟ فرمود: نه، به خدا سوگند که این نام به او اختصاص دارد. او همان دابة الارض است که خدای تبارک و تعالی در کتابش فرموده: چون سخن بر آنها فرود آید جنبنده ای را از زمین بیرون می آوریم و برای مردم سخن می گوید که مردم به آیات ما باور نمی کردند. سپس خطاب به علی (ع) فرمود: ای علی چون آخرالزمان فرا رسد خداوند تو را در زیباترین صورت ظاهر می سازد و در دست تو میسمی آهنی هست که دشمنان را با آن علامت می گذاری. (بخارا انوار، ج ۲۹، ص ۲۴۲ - تفسیر قمی، ص ۴۷۹ - تفسیر صافی، ج ۴، ص ۶۷۴ - نورالثقلین، ج ۴، ص ۹۸ - تفسیر برهان، ج ۳، ص ۲۰۹)

- امیر مؤمنان (ع) در ضمن خطبه ی مفصلی که در مورد "دجال" ایراد فرموده است، بعد از شرح کشته شدن دجال می فرماید: پس از آن طامه ی کبری است. اصحاب پرسیدند: "طامه ی کبری" چیست؟ فرمود: "خروج دابة الارض است که در نزدیکی صفا ظاهر می شود انگشتر حضرت سلیمان و عصای حضرت موسی در دست اوست ... هنگامی که سرش را بلند می کند همه ی کسانی که در میان مشرق و مغرب هستند به قدرت الهی او را می بینند. و آن پس از طلوع خورشید از مغرب است که در آن هنگام در توبه بسته می شود.

(تفسیر تبیان، ج ۸، ص ۱۱۹ - نور الثقلین، ج ۴، ص ۹۸)

سوال ۱۸: اخیراً با sms یا ایمیل اذکاری ارسال می کنند که مثلاً ۸ یا ۹ بار بگویند و برای ۸ یا ۹ نفر بفرستید، ۹ روز دیگر یک خبر خوش می شنوید و اگر انجام ندهید یک بلا می بینید؟ آیا صحت دارد؟ (۱۱ تیر ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این روش ترویج خرافه گرایی در زمان های گذشته که تکنولوژی ارتباطات فاقد پیشرفت امروز بود و بالتبع گستردگی ارتباط و فرافکنی بسیار محدودتر بود نیز رایج بود. بدین صورت که در کاغذی می نوشتند: کسی چنین و چنان خواب دید، پس از روی این نوشته ده بار بنویسید و به ده نفر بدهید و اگر ندهید چنین می شود و اگر ندهید چنان خواهد شد.

در اطراف امامزاده صالح^(ع) در تجریش تهران، شخصی را دیدیم که یک پایش در گچ بود و با یک دسته کاغذ ایستاده بود و به هر کس که رد می شد کاغذی می داد. در این کاغذ نوشته شده بود که مدت ۹ روز صبح ها که از خواب بیدار می شوید، آرام و آهسته بگویند: «خدایا دوستت دارم و ادامه دهید یا فاطمه^(ع) به قلم بیا». هر کس این را به ۹ نفر بدهد بعد از ۹ روز خبر خوش می گیرد و هر کس ندهد بلا می بیند. توزیع کننده گفت: من چون پخش نکردم، پام شکست. (البته این هم یک ترفند تبلیغاتی دیگر است).

جالبتر آن که اگر دقت کرده باشید، امروزه در مسیر تکاملی این خرافه پروری و دین زدایی، پخش گفتارها و اذکاری از بت پرستانی چون بودا یا دالایاما و ... نیز رایج شده است(!?)

در گذشته به این گونه خرافه ها، «اسرائیلیات» می گفتند که توسط یهودی ها به اذهان عمومی و فرهنگ مسلمین القاء می شد، اما شک و تردیدی نیست که این مزخرفات که بستر آن جهل، عوامی و خرافه گرایی برخی از مردم می باشد، امروزه یکی از حربه های جنگ نرم بر علیه اسلام نابی است که فقط دعوت به معرفت (شناخت)، ایمان و عمل صالح می نماید. اسلامی که سعادت دنیوی و اخروی انسان را مرهون تعقل، تفکر، تدبیر، مطالعه، کسب علم و عمل صالح می داند.

باور نمایید که حتی اذکار و اعدادی که انتخاب می شوند، همه حساب شده و برنامه ریزی شده است. بپرسید چرا ۹ بار؟ حالا اگر ۸ یا ۲۰ بار بگویم چه می شود؟ بپرسید: منبع این نقل شما از کجاست؟ آیا به شما وحی شده است، یا حدیثی یافتید که در این ۱۴۰۰ سال هیچ شخص دیگری از عالم تا عادی نخوانده بود؟ یا آن که عالم و عارفی شناخته شده به کشف و شهودی رسیده و به شما گفته است؟ یا آن که منبع این ذکر شما، اگر سفارش صهیونیسم و بهائیت نباشد، لابد خواب و رؤیای عمه جان و خاله جانتان است. اسلام ناب و اسلام فقهاتی، یعنی اسلامی که راهی برای نفوذ خرافه، ورد، جادو، رمل و اسطرلاب، وهم و خیال، عبادات یا اذکار و روش های من درآوردی ... ندارد و خلاصه راه های نفوذ شیاطین انس و جن به عقل و قلب آدمی را مسدود کرده است. لذا نه تنها هیچ وقعی برای آنها قایل نگردید، بلکه هر کجا دیدید با شجاعت و سماجت تمام، تکذیب و مقابله نمایید.

باور و یا حتی احتمال درست بودن این خرافه ها، نشان از عدم شناخت، ایمان و نیز جهل مخاطب دارد. انسان عاقل و مؤمن هر لحظه خدا را دوست دارد و به عقل، زبان و عمل خود به آن گواهی می دهد و معصوم^(ع) هر لحظه در قلب مؤمن است، پس «به قلم بیا» و این گونه سخن های سخیف، اهانت به شعور خود و شأن آن بزرگان و تضعیف اسلام ناب است.

در خاتمه به یک روایت اشاره می شود: از معصوم خواستند که در مورد قبور خود سخنی بفرمایند. فرمودند: «قبورنا فی قلوب شیعتنا». یعنی قبرهای ما در قلب های شیعیان ماست. یعنی مؤمن واقعی هر وقت به قلبش مراجعه کند، هر وقت به عقل و معرفتش مراجعه کند، هر وقت حجاب های ظلمانی جهل و تعلقات دنیایی را کنار بزند، نظر به «وجه الله» می کند، می فهمد که هر آن در محضر خداست و در هر آن مشهود اهل عصمت^(ع) است. و نیازی به این خرافه ها نیست.

جالب آن که همان هایی که این گونه خرافه ها را پخش می کنند، وقتش که برسد به تداوم در زیارت عاشورا یا دعای عهد ... و سایر ادعیه و اذکاری که از معصوم^(ع) رسیده است و سرتاسر معرفت و عشق و ذکر (یادآوری) است، ایراد وارد می کنند!

سوال ۱۹: مگر حضرت علی (ع) که از علوم الهی برخوردار بود نمی دانست که در «لیلة المبيت» کشته خواهد شد، پس چرا کار او را بسیار شجاعانه می دانیم؟ (۲۵ تیر ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این شبهه در سال گذشته و نزدیک به ماه مبارک رمضان و نیز عید غدیر بازار داغی در سایت های شبهه-افکن پیدا کرد که البته کاربران گرامی جویای پاسخ شدند و پاسخ مناسب نیز در این پایگاه درج شد، اما چون مجدد مطرح شده است، نظر ارسال کنندگان و سایر کاربران گرامی به نکات ذیل جلب می گردد:

الف - متأسفانه دشمنان اسلام از قرون گذشته [حتی در زمان حیات معصومین^(ع)] سعی کردند شایعات و خرافاتی را وارد فرهنگ اسلام کنند که به طور کلی از آنها تحت عنوان «اسرائیلیات» یاد می شود که باورهای چون تجسم خدا (در برخی مذاهب اهل سنت)، جادو و جنبل و دعانویسی به آن سبک ... و بسیاری از باورهای دیگر که در بین مردم خودمان نیز بسیار شایع است، از همان دسته است. از جمله این اسرائیلیات، القای حسن و امتیاز «بی خبری» و بی اجر کردن «علم» است، که سبب پیدایش سؤالات و شبهه های مشابه می گردد.

ب - چه کسی گفته است که حسن، امتیاز، ویژگی، صواب و ثواب به این است که انسان بدون اطلاع، متکی به جهل، اتفاقی و ... کاری کند، کار مهمی کرده و ثواب می برد؟! چه کسی گفته که اگر انسان بر اساس علم خود عمل کند، اجری ندارد؟! فرهنگ اسلام که کاملاً عکس این ادعا را تعلیم می دهد.

خداوند متعال اول به انسان علم داد و سپس بر اساس علم هدایت نمود و سپس به میزان علم و معرفت مسئولیت دارد و به میزان مسئولیت سؤال و جواب می نماید.

آیات مبارکه ای چون: «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا (البقره، ۳۱)» - «عَلَّمَ الْقُرْآنَ (الرحمن، ۲)» - «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (العلق، ۴)» - «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (العلق، ۵)» و ... همه بیانگر نقش و اهمیت علم در هدایت و عمل انسان است و اساساً خداوند متعال انبیای کرامش را برای «تعلیم» و تزکیه ارسال نمود. چنانچه فرمود:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (آل عمران، ۱۶۴)

ترجمه: خدا بر اهل ایمان منت گذاشت که رسولی از خودشان در میان آنان برانگیخت که بر آنها آیات خدا را تلاوت کند و نفوسشان را از هر نقص و آلابش پاک گرداند و به آنها احکام شریعت و حقایق حکمت بیاموزد هر چند قبلاً گمراهی آنان آشکار بود.

ج - خداوند متعال هیچ کس را نیز بیش از علم و توانش مسئول و مکلف ننموده است. به عنوان مثال اگر کسی نداند که نوشیدنی موجود در یک لیوان به علت الکلی بودن یا مال غیر بودن و ... حرام است و آن را بنوشد که فعل حرامی مرتکب نشده و معصیتی بر او ثبت نخواهد شد.

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ ...» (البقره، ۲۸۶)

ترجمه: خدا هیچ کس را تکلیف نکند مگر به قدر توانایی او، (و روز جزا) نیکی های هر شخصی به سود خود او و بدی های او نیز به زیان خود او است.

د - پس هنر انسان عمل کردن به علمش است، رشد ما منوط بر این است که بدانیم، پس از دانستن باور کنیم و پس از باور به آن عمل کنیم. همه ی انحرافات ما [در هر موضوع و زمینه ای] نیز ناشی از جهل یا عمل نکردن به علم است.

این که می گویند: اگر حضرت علی^(ع) می دانست، پس هنری نکرده است، مثل این است که به همه ی مؤمنین بگوئیم: اگر می دانید که خدایی هست، حیات اخروی و سؤال و جواب و بهشت و جهنمی هست، پس هنری نکرده اید که خدا را عبادت می کنید و سعی دارید از معصیت و انحراف پرهیز کنید! یا به رزمنده

بگوییم: اگر علم داشتی که در صورت رفتن روی مین، تو شهید می‌شوی تا راه برای دیگران باز شود، پس هنری نکرده‌ای! یا اگر علم دارید که در صورت ایمان، عمل صالح و وحدت شما «امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند»، پس هنری نکرده‌اید که مقابله و ایستادگی می‌کنید.

پس دانستن، هنر است، بزرگی است، وجود است و عمل به علم نیز شجاعت، بصیرت، ایمان و تقوای بسیاری می‌خواهد. اگر حضرت علی^(ع) می‌دانست که در آن شب کشته نمی‌شود، از ضربت خوردنش در شب ۱۹ ماه مبارک نیز خبر داشت، اما چنانچه بر اساس علم - نه فقط علم به حادثه، بلکه علم به تکلیف و نتیجه - در لیلۃ المبیت جای پیامبر^(ص) خوابید، در شب نوزدهم نیز به مسجد رفت. و بر اساس همین علم به هنگام عبادت غش می‌کرد و بر همین اساس در جنگ‌ها شرکت می‌یافت و در خوارج و صفین و ... نیز ناکثین، مارقین و قاسطین را از پای در می‌آورد.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۲۰: آیا امام زمان (عج) را می توان دید - چگونه؟ یا اساساً رؤیت نمی شوند؟ (تهران) (۳۷ تیر ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این که آیا ما می توانیم ایشان را ببینیم یا خیر؟ با این که ایشان اساساً قابل رؤیت هستند و یا موجودی نادیدنی می باشند، دو مقوله‌ی کاملاً متفاوت است.

اگر منظور از «ما می توانیم ببینیم» این است که هر کسی می تواند با اراده، تلاش، عبادت و ... به نقطه‌ای یا جایی برسد که حتماً ایشان را زیارت کند، خیر. پس از نواب خاص، یعنی پایان غیبت صغرا و آغاز غیبت کبری، دیگر باب دیدن بدین صورت که فقط برای آن چهار نایب خاص ممکن بود، به طور کلی بسته شد. لذا آن حضرت (علیه السلام) در آخرین نامه‌ی خود به آخرین نایب خاصش، علی بن محمد سمري^(ه) می فرماید: «مَنْ الدَّعَى الْمُشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِي وَ الصَّيْحَةِ، فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٌّ». یعنی: [دیگر] تا قبل از خروج سفیانی و صحیبه‌ی آسمانی (که از علائم حتمی ظهور است) هر کس ادعای مشاهده‌ی مرا بنماید، دروغگو و افترازننده است.

ادعای مشاهده، یعنی کسی ادعا کند که «من می توانم امام زمان را ببینم»، «من به خدمت او خواهم رسید»، «دیدار او برای من میسر است» ... و خلاصه آن که می توان هر وقت خواستم، ایشان را مشاهده کنم، چنین ادعایی از ناحیه‌ی هر کسی که باشد دروغ و افترا است. یا اگر دروغگو و افترازننده‌ی عمدی نباشد، دست کم به خاطر وهم و گمانش دچار دروغ و افترا می شود. چنانچه مقام معظم رهبری فرمودند:

«این توسلاتی که در زیارات مختلف وجود دارد که بعضی از اینها اسانید خوبی هم دارد، اینها بسیار با ارزش است. و توسل، توجه، انس با آن بزرگوار از دور. این انس به معنای این نیست که حالا کسی ادعا کند که من خدمت حضرت می رسم یا صدای ایشان را می شنوم؛ ابداً اینجور نیست. غالب آنچه که در این زمینه گفته می شود، ادعاهائی است که یا دروغ است، یا طرف دروغ هم نمی گوید، تصور می کند، تخیل می کند. ما کسانی را دیدیم، آدمهای دروغگوئی نبودند، اما خیال می کردند، تخیل می کردند؛ تخیلات خودشان را به عنوان واقعیت برای این و آن نقل می کردند! ناپیوستگی تسلیم اینها شد.» (۱۳۹۰/۴/۱۸)

اما این سخن یا عدم امکان مشاهده بر اساس اراده و عمل شخص، بدین معنا نیست که ایشان قابل رؤیت نمی باشند و هیچ گاه و به هیچ وجه دیده نخواهند شد. ایشان نیز بشری هستند مانند سایرین و مثل آنها روی زمین زندگی می کنند. چنانچه گفته اند:

«یمشی فی الارض - روی زمین زندگی می کند» - «کاحد من الناس - مانند سایر انسانها» - «یرونه - می بینیدش» - «و لا یعرفونه - ولی نمی شناسیدش». پس باید دقت شود که «غیبت»، در اصل غیبت از شناسایی است، نه این که آن موجود غیبی می شود و دیگر به هیچ وجه قابل رؤیت نمی باشد. ما در روز شاید صدها و یا هزاران نفر را ببینیم، اما چون نمی شناسیم، متوجه نمی شویم که چه کسی را دیده ایم و اگر یکی از آنها را نام ببرند و بپرسند که آیا تا کنون فلانی را دیده‌ای، حتماً پاسخ منفی می دهیم. در صورتی که ممکن است دهها بار او را دیده باشیم. چنانچه مقام معظم رهبری در باب این که مهدویت و امام مهدی (عج) در فرهنگ شیعه شناخته شده است، فرمودند:

«... اینجور نیست که بگویند کسی متولد خواهد شد، کسی به وجود خواهد آمد؛ نه، کسی است که هست، وجود دارد، حضور دارد، در بین مردم است. در روایت دارد که مردم او را می بینند، همچنانی که او مردم را می بیند، منتها نمی شناسند. در بعضی از روایات تشبیه شده است به حضرت یوسف که برادران او را می دیدند، بین آنها بود، در کنار آنها بود، روی فرش آنها راه می رفت، ولی نمی شناختند.» (۱۳۹۰/۴/۱۸)

اما در باب این که چه کنیم ایشان را ببینیم؟ چنانچه بیان شد، اراده‌ی این دیدار یک طرفه و از ناحیه‌ی شخص ایشان است. اما باید دقت کنیم که اولاً اصل، معرفت است و دیدار نیز خوب است که با معرفت و محبت انجام شود. خیلی‌ها حضرت علی (علیه السلام) و سایر ائمه (ع) را از نزدیک دیده‌اند، اما ... ثانیاً دقت کنیم که هر چند ما او را ببینیم و یا ببینیم، اما نشناسیم، اما ایشان ما را می بینند و می شناسند، لذا باید کاری کنیم که با دیدن ما خرسند شوند و از ما راضی باشند. باید یک شیعه و یک منتظر واقعی باشیم.

مقام معظم رهبری: «انتظار ایجاب می‌کند که انسان خود را به آن شکلی، به آن صورتی، به آن هیئت و خُلُقی نزدیک کند که در دوران مورد انتظار، آن خُلُق و آن شکل و آن هیئت متوقع است. این لازمه‌ی انتظار است. وقتی بناست در آن دوران منتظر عدل باشد، حق باشد، توحید باشد، اخلاص باشد، عبودیت خدا باشد - یک چنین دورانی قرار است باشد - ما که منتظر هستیم، باید خودمان را به این امور نزدیک کنیم، خودمان را با عدل آشنا کنیم، آماده‌ی عدل کنیم، آماده‌ی پذیرش حق کنیم. انتظار، یک چنین حالتی را به وجود می‌آورد.» (۱۳۹۰/۴/۱۸)

در خاتمه فرمایشاتی از شخص آن حضرت (عج) درباره‌ی چه باید کرد؟ نقل می‌شود. امید است که توفیق یابیم:

الف - «ما را از ایشان دور نمی‌دارد، مگر آن دسته از کردارهای آنان که ما را ناپسند و ناخوشایند است، و از آنان روا نمی‌داریم.» (صحیفه المهدی، قیومی اصفهانی، ص ۳۵۱)

ب - اگر چنانچه شیعیان ما - که خداوند توفیق طاعتشان دهد - در راه ایفای پیمانی که بر دوش دارند هم دل می‌شدند، میمنت ملاقات ما از ایشان به تأخیر نمی‌افتاد، و سعادت دیدار ما زودتر نصیب آنان می‌گشت. دیداری بر مبنای شناختی راستین (علی حق المعرفة) و صداقتی از آنان نسبت به ما (و صدقها منهم بنا). (همان مدرک)

دقت شود که اولاً حضرت امام مهدی (عج) آن قدر شیعیانشان را دوست داشته و عزیز می‌دارند که هر گاه نام «شیعیان ما» را می‌آورند، ابتدا آنها را دعا می‌کنند. ثانیاً دقت کنیم که ایشان به غیر وفای به عهد، وحدت و هم دلی در این امر را فراهم کننده‌ی زمینه و شرایط ملاقات برشمردند. و ثالثاً بر دیدار با معرفت و شناخت و بر اساس صدق تأکید نمودند.

سوال ۲۱: سنی‌ها به ما می‌گویند: آیا در میان شما ۳۱۳ نفر انسان صالح پیدا نمی‌شود که امام زمانتان ظهور کند؟ و چرا امام شما خائف است؟ (۱۳ مرداد ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به آنها بفرمایید اطلاعات شما راجع به مذهبتان ضعیف است. امام زمان، ما و شما ندارد. میحث مهدویت و ظهور حضرت (عج)، میحثی اسلامی است که تمامی مذاهب اسلامی به آن اعتقاد دارند و احادیث مربوط به امام زمان (عج) در کتب معتبر اهل سنت، زیاد هم کمتر از شیعه نیست. و امام زمان (عج) فقط برای شیعیان ظهور نمی‌نماید، بلکه برای کل جهان ظهور می‌نماید و اعتقادات اهل سنت نیز جز این نیست.

الف - صحاح سته (صحیح‌های شش‌گانه)، معتبرترین کتب منبع و مرجع اهل سنت است و همه‌ی احکام مذاهب چهارگانه نیز به این منابع برمی‌گردد. در صحیح ابو داود سجستانی، فصل دوم، بابی وجود دارد به نام «کتاب المهدی» و اختصاص به احادیث مهدویت دارد. اولین حدیث قید شده در این فصل به شرح ذیل است:

«قال رسول الله (ص): من انکر خروج المهدی، فقد کفر» - یعنی: رسول خدا (ص) فرمود: هر کس خروج مهدی را منکر شود، کافر شده است.

فرق اساسی اهل سنت با تشیع در مسئله‌ی مهدویت این است که آنها به رغم احادیث معتبری که خود نقل نموده‌اند، مدعیند او هنوز به دنیا نیامده و نمی‌دانیم که کیست و یک روز هم به دنیا می‌آید و قیام می‌کند و ...

اما شیعه مستند به احادیث و روایات پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) می‌داند که او کیست و پیرو امامی شناخته شده است، نه یک امام مجهول‌الهویه.

پیامبر اکرم (ص) در حدیث غدیر که در کتب معتبر اهل سنت نیز به تواتر آمده، نام تک تک ائمه بعد از خود را ذکر کرده است، که اگر چنین نمی‌نمود، امت را رها کرده و تکلیفشان را معلوم نکرده بود و این امر با هدایت منافات دارد. ایشان مکرر فرموده‌اند: مهدی از فرزندان من است، اسم او هم اسم من و کنیه‌اش هم کنیه‌ی من (ابوالقاسم) است و شبیه‌ترین انسان‌ها از نظر صورت و سیرت (خلقت و اخلاق) به من است و بارها فرمود که او نهمین فرزند از نسل حسین (ع) است.

همین نشانی‌ها و معرفی‌های آشکار سبب شد که خلفای وقت امام حسن (ع) (امام یازدهم) را در یک منطقه‌ی نظامی سکنا دهند تا مراقب باشند این وعده محقق نگردد (مانند عمل فرعون نسبت به تولد حضرت موسی (ع)) و به همین علت او را «امام حسن عسکری» لقب دادند. عسکر یعنی نظام و ارتش.

ب - اما راجع به مسئله‌ی ۳۱۳ نفر نیز دقت شود که مسئله فقط ۳۱۳ نفر فرد صالح نیست. وگرنه در هر عصری صدها هزار یا میلیون‌ها فرد صالح وجود دارد. دست کم مجاهدین و شهدای اسلام همه افراد صالحی بودند که به مقام و فضیلت مجاهدت و شهادت رسیدند. بلکه شاخصه‌ها و ویژگی‌های فرد صالح به تناسب موضوع مأموریت و انتظار متفاوت می‌شود. گاهی کسی به دنبال فرد صالحی است که مقداری پول را نزد او به امانت بگذارد تا پس از بازگشت به او مسترد نماید و یا آن را به کسی برساند. در اینجا یک فرد مؤمن و اهل حلال و حرام، اگرچه بی‌سواد، سالخورده و حتی افلیح باشد، فرد صالح است. گاهی ممکن است فرد صالحی برای امامت نماز جماعت مورد سؤال باشد، گاهی فرد صالحی برای قضاوت ... و گاهی فرد صالحی برای «ولایت» و رهبری مردم مورد نیاز است.

چه بسیارند آیات عظامی که همه مؤمن، متقی، صالح، فقیه، دانشمند ... و حتی مرجع هستند، اما شرایط و امکان رهبری یک جامعه یا یک حکومت را در خود نمی‌بینند، لذا به این عرصه ورود ننموده و امر را به فرد صالحی که از شرایط لازم این امر برخوردار باشد واگذار می‌کنند و اگر حکومت اسلامی و شرایط تحقق آن نباشد، اصلاً ورود نمی‌کنند. چنانچه در زمان آیات عظامی چون حکیم یا حایری یا بروجردی و ...، قیامی صورت نگرفت. یا مگر در زمان حضرت امام خمینی (ره)، دیگر مراجع یا فقها صالح نبودند؟ یا مگر امروز هیچ فقیه صالح دیگری وجود ندارد؟

۳۱۳ نفر، افراد صالحی هستند که بتوانند به نمایندگی آن حضرت، اداره‌ی امور جهان، جنگ و صلح، هدایت مردم و حکومت‌ها را بر عهده بگیرند، نه فقط ۳۱۳ نفر مؤمن و متقی و انسان صالح.

ب - اما مسئله‌ی خائف بودن امام(ع) نیز از نوع خوف و ترس ما که معمولاً برای منافع دنیوی است نمی‌باشد. امام خمینی(ره) که معصوم نیز نبودند، می‌فرمودند: «من هیچ‌گاه معنای واژه‌ی ترس را نفهمیدم»، یعنی هیچ‌گاه نترسیدم. هیچ چیزی من را نمی‌ترساند. البته منظور ترس از «خدا» که از صفات مؤمن است نیست، بلکه کسی که توکل دارد و مؤمن است، جز از خدا، از چیز دیگری نمی‌ترسد. و ایشان نمی‌ترسیدند.

پس مسئله‌ی «خوف» در اینجا یعنی نگرانی‌ها و دغدغه‌های «لله». بدیهی است اگر خداوند به پیامبر اکرم(ص) فرمود که نترس و امر من را «ولایت را» اعلام کن و خدا تو را حفظ می‌کند، منظور ترس از جان و حفظ جان نبود. مگر العیاذ بالله ایشان از جانش می‌ترسید؟ بلکه منظور این است که نگران نباش که تو را تکذیب کرده و سخنت را قبول ننموده و اسلام را نابود کنند. خداوند حفظ می‌کند. یا مثلاً اگر پیامبر اکرم(ص) فرمود: من از دنیاگرایی اتمم نگرانم (خائف هستم)، منظور این نیست که مانند انسان‌های ترسو می‌ترسم. بلکه منظور این است که این دغدغه و معضلی است که باید مرتفع گردد و زمینه‌ها برای رشد اتمم مساعد گردد.

یازده امام معصوم(ع) به اضافه‌ی حضرت فاطمة الزهراء(علیها السلام) به شهادت رسیدند. هیچ کدام از این معصومین به دست خارجی‌ها یا کفار آشکار (مثلاً روم در آن زمان) به شهادت نرسیدند، بلکه همگی به دست افرادی کشته شدند که خود را مسلمان و حتی مسلمانتر از امام معصوم(ع) معرفی می‌کردند. شیطنت آنها به جای خود، اما نگران کننده‌تر آن که بسیاری از مردم مسلمان فریب آنها را خوردند. به معاویه، یزید، مأمون، هارون، متوکل و ... امیرالمؤمنین گفتند، چنانچه امروز به ملک فهد و ملک عبدالله و ... خلیفة المسلمین می‌گویند! مسلمان هستند و ولایت جرج بوش، اوباما، نتانیاهو و ... را به ولایت حقه ترجیح می‌دهند. خلفایشان به اسم اسلام با اسرائیل بیعت می‌کنند و توصیه به قتل عام و پایان دادن به مسئله‌ی غزه می‌کنند و آنها (بسیاری از مردم مسلمان) نیز این کفر خلفایشان را عین اسلام می‌دانند! به نام اسلام القاعده و طالبان راه می‌اندازند و کشتار می‌کنند.

همین شرایط برای امام زمان(عج)، اگر حضوری علنی و شناخته شده داشته باشند وجود دارد. پس «خائف»، یعنی نگران این شرایط نامطلوب و مساعد نبودن زمینه‌ی حضور علنی و ظهور. و این خوف نه تنها هیچ منافاتی با توکل بر خداوند و علم به حفاظت خداوند ندارد، بلکه عین توکل است و غیبت نیز به امر خداوند متعال است.

مگر وقتی خداوند متعال به مؤمنین می‌فرماید که بر خدا توکل کنند، از دشمن یا کثرت و ساز و برگشان نترسند و برای قسط قیام کنند ... و به آنها وعده‌ی نصرت می‌دهد، معنایش این است که هیچ استراتژی، تدبیر، تاکتیک، برنامه، نقشه و تفکری نداشته باشند و همین‌طور به قول معروف بی‌گدار به آب بزنند؟! غیبت نیز یک استراتژی بزرگ الهی برای تحقق حکومت واحد جهانی و عین حکمت است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل لولیک الفرج

سوال ۲۲: مجری شبکه‌ی تلویزیونی قرآن به نقل از بزرگان گفت: پول حج مال حج است و پول جهیزیه مال جهیزیه ... و نباید کسی پول حج را کمک به نیازمندان نماید؟ (۲۱ مرداد ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ماجرای (برای کسانی که این برنامه را ندیدند) از این قرار بود که مجری محترم شبکه‌ی تلویزیونی قرآن، با خبرنگار این شبکه در مکه مکرمه مکالمه‌ای تلفنی داشت. خبرنگار در این گفتگو در بزرگداشت کسانی که پول سفرهای خود را صرف جهیزیه یا معالجه نیازمندان می‌کنند چند جمله‌ای ایراد نمود. پس از قطع مکالمه مجری گفت: اگرچه وی چنین گفت: اما بزرگان ما گفته‌اند پول حج مال حج است و پول جهیزیه مال جهیزیه... و نباید پول حج را خرج جهیزیه‌ی یا مداوای نیازمند کرد ...! سپس در تأیید گفته‌های خود به فرازهایی از دعاهای ماه مبارک رمضان چون «اللهم ارزقنا حج بیتک الحرام فی عامی هذا و فی کل عام» اشاره نمود.

پاسخ: ظاهراً مجری محترم از روی صدق و صفا و علاقه‌ای که به زیارت خانه‌ی خدا دارد، در این مکالمه‌ی تلفنی مستقیم با همکار خود جو زده شد و مطالبی از خودش بیان نمود که بسیار بسیار غلط بود.

ایشان متوجه نشدند که اولاً «حج» با «عمره» فرق دارد. لذا هر زیارت خانه‌ی خدایی حج نیست. بدیهی است کسی که مستطیع می‌شود، حج بر او واجب می‌گردد و او موظف است که این واجب را به جای آورد، و حج فقط در ماه «ذی الحجة» انجام می‌پذیرد. اما «عمره» که زیارت کعبه‌ی مکرمه در هر زمان دیگری (و از جمله ماه مبارک رمضان) است، یک کار مستحبی می‌باشد که می‌توان هرگز انجام نداد.

پس اگر معصومین^(ع) در دعاهای ماه مبارک رمضان توفیق «حج» را از خدا طلب نموده‌اند و یا اگر بزرگانی گفته‌اند «پول حج جداست»، منظور همان حج است نه عمره‌های مفرده‌ای که مردم در طول سال می‌روند. و اگر استناد می‌کنند که در دعا آمده «توفیق حج در امسال و هر سال»، باز توفیق حج تمتع است که در ماه ذی الحجة انجام می‌پذیرد، نه عمره. لذا شکی نیست که عظمت ثواب کمک به دیگران چون تهیه‌ی جهیزیه یا خرج مداوای بیمار نیازمند، اصلاً با زیارت و عمره و ... قابل مقایسه نیست. حتی در مورد «حج تمتع» که بر مستطیع واجب می‌شود، شما از هر مجتهدی چنین سؤال و استفتاء کنید: «فردی است که درآمد کافی دارد و در طول سال درآمدش را خرج نیازمندان می‌کند و به همین جهت مستطیع نمی‌گردد، اما اگر کمک به آنها را قطع کند، مستطیع می‌شود و می‌تواند به حج برود، حال آیا کمک را قطع کند یا خیر؟» آن وقت ببینید که چه پاسخی می‌دهند.

قرآن کریم برای مقابله با همین سطحی‌نگری‌ها و خرافه‌ها صریحاً توجه می‌دهد که می‌تواند ثواب سقایت در خانه‌ی خدا (آبرسانی به حجاج) و حتی تعمیر و عمارت کعبه‌ی معظمه و مسجدالحرام را با ایمان به الله، معاد و جهاد در راه خدا مقایسه نمود؟!

«أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (التوبة، ۱۰)

ترجمه: چگونه آب دادن به حاجیان و تعمیر مسجدالحرام را با رفتار کسی که به خدا و روز جزا ایمان آورده و در راه خدا جهاد نموده برابر می‌کنید؟ و حال آن که این دو طائفه نزد خدا یکسان نیستند. **و خداوند مردم ستمگر را هدایت نمی‌کند.**

پس آنچه مجری شبکه بیان نمود، تکرار همان ساده‌نگری‌های عوامانه، توأم با عدم شناخت از مفاهیم ژرف و اژه‌هایی چون «حج و عمره» و مضامین دعاها از یک سو و اوهام و خیالات از سوی دیگر بود. بدیهی است اگر مسلمانان عالم به روح «حج» که فقط بر مستطیع واجب می‌گردد و سایر اعمال و مستحبات که از جمله‌ی آنها زیارت خانه‌ی خدا در هر زمان دیگری «عمره» است یا سایر زیارات و عبادات توجه می‌کردند، به رغم وجود نزدیک به دو میلیارد مسلمان در غنی‌ترین سرزمین‌های عالم، به این رذالت، بدبختی، فقر، گرسنگی و تشنگی (مانند سومالی) و آوارگی دچار نمی‌شدند.

در کشور سومالی بیش از ۱۱ میلیون انسان (که اغلبشان مسلمان نیز هستند) از فرط گرسنگی و تشنگی در حال مرگ هستند و در هر شش دقیقه یک کودک کشته می‌شود. سازمان ملل اعلام کرد که برای انجام یک عملیات فوری به بودجه‌ای برابر یک و نیم میلیارد یورو نیازمند است. حال محاسبه بفرمایید که فقط در ماه مبارک رمضان نزدیک به یک میلیون نفر یا بیشتر به زیارت خانه‌ی خدا «عمره» رفته‌اند. اگر هر کدام در طی اقامت ده یا پانزده روزه یا یک ماهه، فقط ۱۵۰۰ یورو [اعم از هزینه‌های رفت و برگشت، اقامت، غذا، سوقات و ...] کرده باشند، همان یک و نیم میلیارد یورو می‌شود که یازده میلیون انسان را از خطر مرگ حتمی نجات می‌دهد. و سالانه میلیون‌ها نفر مسلمان در سرتاسر دنیا به «عمره» می‌روند که یک عبادت مستحبی است، ولی نجات جان انسان - به ویژه یک مسلمان - از واجبات است. البته ای کاش هم کمک می‌کردند و هم به عمره می‌رفتند. اما اگر توان انسان فقط برای انجام یکی از این دو امر کافی باشد، معلوم است که انجام واجب اولویت دارد و اگر انجام ندهد، مؤاخذه و عذاب دارد.

حال آیا می‌توان گفت: پول این جداست و پول آن جداست، ما این پول را صرف زیارت و گشتن خودمان می‌کنیم، (به قول مجری): از خدا که کم نمی‌آید، این شاء الله برای آن هم می‌دهد؟! آیا این ساده‌نگری‌ها و تفسیر به رأی‌ها، موجب کشته شدن روح معارف و عبادات اسلامی نمی‌گردد؟!

WWW.X-SHOBBHE.COM

سوال ۲۳: چگونه می‌شود که انسان همیشه شاد باشد؟ (۲۸ مرداد ۱۳۹۰)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

بستگی دارد که «انسان» و «شادی» چگونه تعریف و توصیف گردد. بدیهی است اگر تعریف از انسان، موجود عاقل و برخوردار از کمالات و شرافت انسانی باشد و منظور از شادی نیز غم ندیدن باشد، عاقل می‌داند که دنیا بهشت نیست و آدمی در دنیا هیچ گاه همیشه شاد نخواهد بود. چرا که دنیا دار فنا است و متاع دنیا نیز قلیل و فانی است و همین امر سبب می‌گردد که هیچ گاه دنیا برای انسان شادی مستمر و پایداری به همراه نداشته باشد و هر نعمت و لذت شادی‌آوری حتماً با غمی همراه باشد. به عنوان مثال اگر کسی از همه‌ی مواهب دنیوی نیز برخوردار باشد، باز شاهد گذر عمر، کهولت و فناى دنیوی خود از یک سو و زایل شدن و فناى نعمات دنیوی از سوی دیگر می‌باشد. و تازه این فقط برای انسانی است که جز خود و منافع خود را نبیند [که به چنین موجودی انسان نمی‌گویند]، لذا اگر نگاهی نیز به اطراف و اکناف بیاندازد، نه تنها همیشه شاد نخواهد بود، بلکه با دیدن مظالم و مصیبت‌های بشری، بیشتر مغموم خواهد گشت. خداوند متعال می‌فرماید که خداوند رزاق به آدمی رزق می‌دهد و انسان با آن شاد می‌شود، اما متوجه نیست که این «متاع دنیا» است، فانی است و درمقابل متاع اخروی که همیشه باقی است، بسیار ناچیز است.

«اللَّهُ يَسُطُّ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ» (الرعد، ۳۶)

ترجمه: خدا است که رزق و روزی را برای هر کسی که صلاح بداند فراوان می‌نماید. و برای شخصی که صلاح نداند تنگ و اندک می‌کند. ولی (دنیاپرستان) به زندگی دنیا فرح‌مند می‌شوند. در صورتی که زندگی دنیا (در مقابل آخرت) جز متاع ناچیزی نخواهد بود.

اما اگر کسی در عین زندگی در دنیا و استفاده از نعمات دنیوی و مواهب الهی، تعلقش را از فانی ببرد و رو به سوی باقی «الله جل جلاله» آورد، از فراز و فرودهای دنیوی خوشحال یا ناراحت نمی‌شود، مگر این که سرور یا غم او نیز «لله» باشد. چنین کسی چون به حقایق عالم هستی آگاه شده و مسیر حق را می‌پیماید، همیشه دلش آرام، ضمیرش با تکیه و امید به رحمت واسعه‌ی الهی شاد و قلبش مطمئن است. چرا که «شادی» مستلزم اطمینان قلبی است و اطمینان نیز جز با تکیه بر «غنی قادر، کریم و باقی» حاصل نمی‌گردد. لذا فرمود:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (الرعد، ۲۸)

ترجمه: آنان افرادی هستند که ایمان آوردند و قلب‌هایشان به وسیله‌ی یاد خدا مطمئن و آرام خواهد بود، آگاه باشید که قلب‌ها به وسیله‌ی یاد خدا آرام می‌شوند.

پس کسی که دنیا و متاع دنیا را هدف گرفته باشد، حتی اگر به هدف برسد نیز از شادی مستمر و همیشگی برخوردار نخواهد بود، چرا که هدف یا اهدافش و اسباب خوشحالی‌اش همگی محدود، زودگذر و فانی هستند. اما کسی که آن غنی باقی را هدف گرفته است، مشمول شادی و خوشحالی مستمر و پایدار می‌گردد. چرا که نه هدفش فانی است و نه اسباب شادی و لذتش زایل و مستهلک می‌شود. لذا خداوند متعال شادی مستمر و پایدار را مخصوص «شهداء» که دیگر به هدف واصل شده‌اند و نیز مؤمنین که راه آنها را می‌پیمایند گردانیده و می‌فرماید:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (آل عمران، ۱۶۹ و ۱۷۰)

ترجمه: البته نپندارید که شهیدان راه خدا مرده‌اند بلکه زنده به حیات ابدی شدند و در نزد خدا متنعم خواهند بود * آنان به فضل و رحمتی که از خداوند نصیبشان گردیده **شادمانند** و به آن مؤمنان که هنوز به آنها نپیوسته‌اند و بعداً در پی آنها به راه آخرت خواهند شتافت مژده دهند که از مردن هیچ نترسند و از فوت متاع دنیا هیچ غم مخورند.

بدیهی است کسی که ایمان به خدا داشته باشد، کسی که اعمال صالح انجام دهد، کسی که بتواند از معصیت دوری کند، کسی که درکسب کمالات انسانی بکوشد، کسی که دیگران را شاد کند، کسی که سعی کند غم و غصه از دیگران بزداید...، شاد می‌شود و کسی که دائم در این مسیر حرکت کند، دائماً شاد خواهد بود.

سوال ۲۴: ریا چیست؟ می‌گویند: هیچ کار خوبی نباید علنی شود، چون ریا می‌شود؟ (۳۰ مرداد ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این دروغ‌ها را برای این شایع و القاء می‌کنند که در دین مبین اسلام ایجاد اعوجاج کنند و با کشاندن مردم به سوی خرافات، مسلمین را منحرف و نابود و اهداف خود را محقق کنند.

دشمنان اسلام چون به خوبی آگاهند که نه تنها مسلمانان دست از اعتقاد خود برنمی‌دارند، بلکه روز به روز به تعدادشان افزون می‌گردد، سعی و تلاش بسیاری در ایجاد اعوجاج و انحراف در مفاهیم اعتقادی داشته و دارند، تا اگر به اجبار، اسلامی هست، به فرموده‌ی حضرت علی (علیه‌السلام): مانند پوستینی باشد که وارونه به تن کرده‌اند.

اینها می‌خواهند با القای این دروغ‌ها، در حالی که فسق، فجور، فساد، گناه و حتی کفر و شرک و نفاق روز به روز علنی‌تر می‌شود، ایمان و عمل صالح مردم مسلمانان کم رنگتر شود، تا از کثرت و سرعت گرایش مردم [جهان] به اسلام نیز جلوگیری شود.

مصدق ریا، هر کار خوبی که دیده شود نیست، بلکه به هر کار خوبی که شخص برای «خودنمایی» انجام دهد اطلاق می‌گردد.

امام خمینی (ره) در کتاب چهل حدیث و در حدیث دوم در معنای ریا نوشته‌اند: «بدان که «ریا» عبارت از نشان دادن و وانمود کردن چیزی از اعمال حسنه یا خصال پسندیده یا عقاید حقه است به مردم، برای منزلت پیدا کردن در قلوب آنها و اشتها پیدا کردن پیش آنها به خوبی و صحت و امانت و دیانت، بدون قصد صحیح الهی».

پس دقت شود که علنی شدن کار خوب به قصد قربت، نه تنها عیب و ریا نیست، بلکه بسیار هم کار پسندیده و لازمی است و سبب الگوسازی، فرهنگ‌سازی، اصلاح و رشد جامعه می‌گردد. بلکه انجام کار خوب به صورت علنی، با هدفی غیر خدا و برای نمایش به مردم و توجه و محبوب شناساندن خود ریا است. لذا خداوند متعال در کلام وحی مؤکداً به بندگان خاصش دستور می‌دهد که کارهای خوب را به صورت پنهان و نیز آشکار انجام دهید. پس هر کس بگوید کار خوب نباید علنی باشد، خلاف نص صریح قرآن کریم سخن گفته است:

«قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبِغُ فِيهِ وَ لَا خِلَالٌ» (ابراهیم، ۳۱)

ترجمه: به بندگان من که ایمان آورده‌اند بگو: پیش از آن که روزی بیاید که در آن نه معامله باشد و نه دوستی، نماز را به پا داشته و از آنچه روزیشان داده‌ایم پنهان و آشکار را انفاق کنند.

و نیز تصریح می‌نماید که مؤمنین واقعی کسانی هستند که کار خوب را هم پنهانی انجام می‌دهند و هم به صورت آشکار.

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (البقره، ۲۷۴)

ترجمه: کسانی که اموال خویش را شب و روز نهدان و آشکار انفاق می‌کنند پاداششان نزد پروردگارشان است، نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند.

پس اگر کسی برای خدا اقدام به کارهای خوب علنی کند، مثلاً به نماز جماعت رود تا نماز و جماعت رونق یابد، آشکارا خیرات کند و صدقه دهد، جهیزیه دهد، بی‌بضاعتی را کمک کند، هزینه‌ی مداوای درمانده‌ای را بپردازد و ...، تا دیگران نیز به این امر خیر ترغیب گردند، کار بسیار پسندیده‌ای نموده و پاداشی مضاعف می‌برد. یا هر که ظاهرش نیز مانند باطنش منطبق با دستورات الهی بود، تدریس کرد، پای درس استاد

نشست، تلاوت قرآن نمود، حدیث خواند، به ویژه نزد دیگران بیشتر رعایت اخلاق اسلامی در رفتار با والدین، خانواده، همسایگان نمود، به جبهه رفت و علنی جهاد کرد و ...، تا اسلام در میان مردم مستحکمتر شده و بیشتر ترویج گردد، عبادتی مضاعف نموده است.

اما باید دقت داشت که «ریا» بسیار ظریف است. گاهی می‌شود که انسان کار پنهانی انجام دهد و همان کار برای او «ریا» باشد. مثلاً بگوید: من به همه نشان می‌دهم که اهل نماز هستم، اما به مسجد و جماعت نمی‌روم تا نشان دهم اهل ریا نیستم، تا مردم مرا اهل اخلاص بشناسند. این خودش ریا است. ریا هر کاری است که برای خوشایند و موجه شدن نزد مردم باشد، نه برای خدا.

در خاتمه به عنوان تبرک و تعلم، مطلبی از امام خمینی^(ه) در باب باریک و دقیق بودن «ریا» و این که ممکن است انسان دچار ریا شود و خودش هم ملتفت نگردد ایفاد می‌گردد:

«... مثلاً تحصیل علم دیانت؛ که از مهمات اطاعات و عبادات است، انسان گاهی مبتلا می‌شود در این عبادت بزرگ به ریا؛ در صورتی که خودش هم ملتفت نیست، به واسطه‌ی همان حجاب غلیظ حب نفس. انسان میل دارد در محضر علما و رؤسا و فضلا مطلب مهمی را حل کند به طوری که کسی دیگر حل نکرده باشد، و خود او متفرد باشد به فهم آن، و هر چه مطلب را بهتر بیان کند و جلب نظر اهل مجلس را بنماید بیشتر مبتهج است، و هر کس با او طرف شود میل دارد بر او غلبه کند و او را در بین جمعیت خجل و سرافکنده کند، و حرف خود را، حق یا باطل، به حلق خصم فرو ببرد، و بعد از غلبه یک نحو تدلل و فضل فروشی در خود ادراک می‌کند؛ اگر یکی از رؤسا هم تصدیق آن کند، نور علی نور می‌شود. بیچاره غافل از آن که اینجا در نظر علما و فضلا موقعیت پیدا کرده، ولی از نظر خدای آنها و مالک الملوک همه‌ی عالم، افتاد. و این عمل را به امر حق تعالی وارد سجین کردند. در ضمن، این عمل ریایی مخلوط به چندین معصیت دیگر هم بود، مثل: رسوا کردن و خوار نمودن مؤمن، اذیت کردن برادر ایمانی، گاهی جسارت کردن و هتک کردن از مؤمن، که هر یک از آنها از موبقات و برای جهنمی کردن انسان، خود مستقلند.»

(همان مدرک، ص ۴۸، فصل: در دقت امر ریا)

پس نه تنها ریا به مخفی بودن یا علنی بودن کار خوب نیست، بلکه کاملاً بستگی به نیت فرد دارد که آیا کار خوب مخفی یا علنی را برای خدا می‌کند یا برای خوب وانمودن خود به مردم. لذا چه بسا کار مخفی که خود ریا باشد.

حال فرض بگیریم: هیچ نماز جماعتی بر پا نگردد، هیچ مجلس سوگ یا سروری برای اهل بیت^(ع) به ویژه ابا عبدالله الحسین^(ع) بر گزار نگردد، هیچ تظاهراتی در روز قدس یا ۲۲ بهمن صورت نپذیرد، هیچ خبری از مدرسه‌سازان پخش نگردد و کلاً هیچ اقدام مثبتی که بروز علنی داشت واقع نگردد، چه اتفاقی می‌افتد؟! و آیا این همان نیست که دشمنان اسلام می‌خواهند؟!

سوال ۲۵: اگر واقعاً لقمه‌ی حرام دل را سیاه می‌کند، تقصیر کسی که از نوزادی به او لقمه‌ی حرام داده شده است چیست؟ (۳ شهریور ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بدیهی است که با توجه به ارتباط همه‌ی اجزای عالم با یکدیگر، تا آنجا که به قول دانشمندان اگر مگسی در پکن بال زند، در آتمسفر لندن تأثیر می‌گذارد، اعمال و لقمه‌ی انسان نیز در روح و جسم او تأثیر می‌گذارد. امروزه دانشمندان به اثبات رسانده‌اند که اگر به ظرف‌آبی حرف خوبی بخوانند و آن را منجمدکنند، کریستال‌هایش بسیار منظم شکل می‌گیرد و اگر حرف بدی بخوانند، کریستال‌هایش نامنظم شکل می‌گیرند. پس مطلب عجیب و غریبی نیست اگر باور کنیم که لقمه‌ی حرام در ساختار روح و اخلاق و قلب ما تأثیرگذار است.

اما نباید یک سو نگری داشت و فقط به یک مقوله، صرف نظر از مقوله‌های دیگر نگاه کرد و نباید به اثر یک عامل، بدون توجه به تأثیرات عوامل دیگر توجه و تکیه نمود.

در این عالم هر چه هست، مخلوق خداوند متعال است و اثر آنها را نیز خداوند متعال وضع نموده است و بر همان اساس «بایدها و نبایدها» را بیان نموده است. لذا خداوند کریمی که به نقش لقمه‌ی حرام در ساختار روح انسان تصریح نموده است، به نقش رحمت الهی، اختیار، اتمام حجت، میل و اراده، توبه و ... نیز تصریح نموده است. اگر خداوند متعال تأثیر سوئی برای لقمه‌ی حرام قرار داده است، خودش نیز فرموده که در هر امری «اضطرار» شرایط را تغییر می‌دهد. لذا حتی خوردن گوشت حرام را به هنگام اضطرار و به حد نجات از مرگ جایز فرموده است و لابد خداوند متعال برای اضطرار آثار دیگری وضع نموده است، وگرنه جایز نمی‌نمود. خداوندی که برای هر چیز و هر فعلی اثری قرار داده است، خود محدود و محکوم به آنها نیست. او نه تنها قوانین دیگری نیز دارد، بلکه قادر مطلق بر همه‌ی مخلوقات و آثار آنهاست، نه این که مغلوب آنها باشد، و از آن جمله قدرت «محو اثر» به خاطر «اثر» امر دیگری است، که آن را نیز خود وضع نموده است. مثل این که توبه، اثر گناه را می‌شوید و از بین می‌برد. لذا فرمود:

«يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (الرعد، ۳۹)

ترجمه: آنچه را که خدا بخواهد (محو) و آنچه را که بخواهد (اثبات) می‌نماید. و امرالکتاب نزد خدا است.

و همچنین خطاب به کسانی که نه تنها به اجبار یا اضطرار ضرری متوجه آنان شده است، بلکه به اختیار خود خطا کرده و مرتکب گناه شده‌اند، می‌فرماید که مبدا ناامید شوید، چون خداوند جمیع گناهان را می‌بخشد و آثارش را هم محو می‌کند [البته مسئله‌ی حق الناس جداگانه است]. می‌فرماید:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (الزمر، ۵۲)

ترجمه: (یا محمد صلی الله علیه و سلم) بگو: ای بندگان من که بر خویشتن اسراف کرده‌اید. مبدا از رحمت خدا مأیوس شوید! برآستی که خدا همه‌ی گناهان را می‌آمرزد.

و حتی بالاتر از آن که فرموده: خداوند «سینئه» را مبدل به «حسنه» می‌کند و بی‌تردید وقتی گناه مبدل به صواب (کار خوب) شد، عقابش هم مبدل به ثواب (پاداش) می‌گردد.

پس خداوند متعال می‌داند که به چه کسی لقمه‌ی حرام به اجبار خورانده شده است و چه کسی به اختیار لقمه‌ی حرام خورده یا خورانده است و برای هر کدام آثاری وضع نموده است و خود رحمان و رحیم و توبه پذیر است و اختیار را نیز از کسی سلب نمی‌نماید.

بهترین مثال: کفاری هستند که با آمدن انبیای الهی ایمان می‌آوردند، آیا آنها همگی لقمه‌ی حلال خورده بودند. یا خطایشان به خاطر جو حاکم و جهل مستولی شده بوده است؟ یا همین امروز افراد صالحی که والدین آنها به هیچ وجه صالح نبوده یا نیستند، زیادند. در همین اروپا و آمریکای امروز ببینید چقدر گرایش به اسلام زیاد شده است، آیا این جوان‌های اروپایی که با عشق و علاقه و عقل و تدبیر به اسلام روی می‌آورند، همه لقمه‌ی حلال خورده‌اند؟! خیر. بلکه همان گونه که لقمه‌ی حلال تأثیر سوء دارد، تأثیر اسلام نیز پاک کردن و تمیز کردن است. با ورود به اسلام یا توبه، همه‌ی آثار سوء گذشته نه تنها از بین می‌رود، بلکه تبدیل به احسن می‌شود.

سوال ۲۶: چرا شیعه فقط اسنادی از اهل سنت را نقل و استناد می‌کند که موافق نظرش است؟ آیا این هوای نفس نیست؟ (۷ شهریور ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بدیهی است که وقتی دو نفر یا دو قوم یا آحاد دو مکتب، دو دین یا دو مذهب، با یکدیگر نقاط اشتراک و نقاط افتراق یا اختلافی دارند، به بیان یا نقاط اختلاف یکدیگر نپرداخته و استناد نمی‌کنند، بلکه ابتدا نقاط اشتراک را مورد نظر قرار می‌دهند. حال اگر در مباحثه یکی از دو طرف به نکات اشتراک اشاره و استدلال کند، آیا هوای نفس می‌شود؟! اگر کسی به دیگری بگوید: این مطلب را که من قبول دارم، شما هم قبول دارید، آیا «هوای نفس» است؟ مثلاً اگر ما به اهل سنت یا آنان به ما بگویند که خدا، کعبه، قرآن، رسول، معاد، نماز و بسیاری از احکام ما یکی است، هوای نفس است؟!

خداوند متعال در قرآن کریم به پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید که به اهل کتاب بگو، بیایید دست کم در مواردی که مشترک هستیم اختلاف را کنار بگذاریم و متحد شویم. شما و ما موحدیم و به خداوند متعال اعتقاد داریم، پس بیایید شرک نورزیم و دیگران را «رب» خود نگیریم. آیا این العیاذ بالله هوای نفس است؟!

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» (آل عمران، ۶۴)

ترجمه: بگو: ای اهل کتاب بیایید به سوی کلمه‌ای که یکسان است میان ما و شما، تا نپرستیم مگر خدا را و چیزی را شریک او قرار ندهیم. و بعضی از ما، بعضی دیگر را به غیر از خداوند، پروردگار [خود] نگیرد. و اگر روی گردانیدند پس بگویید: گواه باشید به این که ما گردن نهادگانیم (مسلمانیم).

اساساً روش بحث و بررسی منطقی و عادلانه - به ویژه بین دو مذهب در یک دین - این است که ابتدا نقاط اشتراک را پیدا کنند و بر آن متحد گردند و سپس در مورد نقاط اختلاف با یکدیگر به بحث و مناظره‌ی سالم، علمی و به دور از تعصب و جهالت بپردازند تا راه حق را پیدا کنند.

شیعه نیز در مباحثه و استدلال و استناد همین کار را می‌کند. یعنی اگر اهل سنت مورد اختلافی را مطرح نمود، اول نگاه می‌کند که آیا واقعاً این یک نقطه‌ی افتراق و اختلاف وجود دارد یا آن که خودشان در کتاب‌های معتبرشان بر آن تصریح کرده‌اند؟! پس اگر تصریح کرده باشند که دیگر جای بحث نیست و باید بپذیرند و اگر نپذیرند می‌شود هوای نفس.

به عنوان مثال: شیعه می‌گوید: اولین نقطه‌ی اختلاف ما «ولایت و امامت» حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) است و قاعدتاً در سیاست نیز شخص «ولی امر» است که باید حکومت کند. ما معتقدیم که پیامبر جهانی و آخرالزمان (ص) مردم را سر خود رها نکرده و از جانب خدا «ولی امر و امام» را معرفی کرده است. در مقام بررسی، همه‌ی بحث‌ها و استدلال‌های عقلی و احادیث نقلی که مورد اختلاف است به جای خود محفوظ، اما اول می‌بینیم که آیا اسلاف و بزرگان اهل سنت نیز معرفی ایشان را در غدیر خم پذیرفته‌اند و بر آن صحه گذاشته‌اند یا خیر؟ چرا که اگر پذیرفته باشند، دیگر جای بحث نیست و نباید اختلافی بماند که دو طرف بر سر آن چانه بزنیم. مگر این که کسی به اسم دین و مذهب پیرو «هوای نفس» شده باشد. لذا وقتی به کتب معتبر اهل سنت رجوع می‌کنیم، می‌بینیم که نقل واقعه و حدیث غدیر خم نزد آنان اگر بیشتر نباشد، کمتر هم نیست. لذا استناد می‌کنیم. آیا این «هوای نفس» است؟! یا لجاجت و عناد هوای نفس است؟!

هوای نفس این است که خود بنویسند و تصریح کنند، اما قبول نکنند. مثل آن عالم سنی که در کتاب معتبرش حدیث ذیل را بدین شکل نقل نموده بود:

رسول الله صلی الله علیه و سلم (دقت شود که «و آله» را حذف کرده بود) فرموده‌اند: هر گاه خواستید برای من صلوات بفرستید، بگویید: اللهم صل علی محمد و آل محمد.

خودش این حدیث را نقل کرده، اما خودش هم در عین نقل پیروی نمی‌کند. این می‌شود هوای نفس.

سوال ۲۷: می‌گویند اگر فضیلت‌هایی که به پیامبر (ص) یا امامان (ع) داده شده، به ما نیز داده می‌شود، آن گونه بودیم. مثل این که امام زمان در ۵ سالگی به امامت رسید؟ (۱۶ شهریور ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

شاید اگر این ادعا از ناحیه کسی مطرح شود که تمامی فضیلت‌های خود را شناخته و به تناسب آنها درست عمل کرده، جای بحث باقی می‌ماند (البته بحث برای روشن شدن موضوع و نه این که حق با او بود). اما از ناحیه ما که حتی غالباً امکانات و نعمات و فضیلت‌های اهدایی خداوند را هدر می‌دهیم، اصلاً جای طرح و بحث نیز ندارد.

دقت شود که نظام خلقت ایجاب می‌کند که مخلوقات در مراتب و ظرفیت‌های مختلف «وجودی» و تفاوت‌های «ماهیتی» خلق شوند و معنا ندارد که همه یکسان و یک شکل باشند و به همین تناسب نقش و وظایف متفاوتی در کارگاه هستی بر عهده‌ی هر کدام گذاشته شده است.

خداوند کریم در قرآن می‌فرماید که به برخی از شما نسبت به برخی دیگر فضیلت‌هایی داده شده و حتی برخی برتر از برخی دیگر هستید، اما دقت داشته باشید که این فضیلت‌ها یا برتری‌ها فعلاً فقط به زندگی دنیوی اختصاص دارد، آنچه که مهم است، فضیلت اخروی است:

«انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلاً» (الإسراء، ۲۱)

ترجمه: ببین چگونه بعضی را بر بعضی برتری دادیم، تازه این برتری‌ها دنیویست برتری آخرت بیشتر و بزرگتر است.

و همچنین می‌فرماید ما برخی از انبیا و رسل را نیز نسبت به برخی دیگر فضیلت و برتری دادیم:

«وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُوراً» (الإسراء، ۵۵)

ترجمه: و پروردگارتان دانای‌تر به هر کسی است که در آسمان‌ها و زمین است و ما بعضی پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم و به داوود زبور دادیم.

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ آيَاتِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ...» (البقره، ۲۵۳)

ترجمه: این پیامبران بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر برتری داده‌ایم بعضی از آنان کسی بوده که خدا با وی سخن گفت و بعضی از آنان را مرتبه‌ها بالا برد و عیسی بن مریم را محبت دادیم و او را به روح پاک قوی کردیم... .

لذا شاهدیم که خداوند خود بر این معنا تصریح دارد و کشفی نیست که تازه صورت گرفته باشد، چرا که نظام خلقت همین تفاوت‌ها را ایجاب می‌کند.

به امامت رسیدن حضرت مهدی (سلام الله علیه) در سن ۵ سالگی نیز که اخیراً بسیار در سایت‌های شبهه افکن مطرح می‌گردد، چیز عجیبی نیست. حضرت عیسی^(ع) در گهواره سخن گفت و فرمود من برگزیده شده‌ام، نبی شده‌ام و به من کتاب داده شده است. و هم اکنون نیز در میان اقوام و ملیت‌ها کودکان نابغه‌ی ۵ ساله‌ی بسیاری وجود دارند که انصافاً از تمامی آحاد آن قوم جلوتر هستند و حق این است که آنان جلودار و رهبر [امام] قومشان باشند.

مهم این است که دقت کنیم اولاً این فضیلت‌ها به سبب نیاز کارگاه هستی است. چنانچه به کثیفترین آدم روی زمین فضیلتی داده شده است که به هیچ یک از ملائک نیز داده نشده است و آن فضیلت «اختیار و انتخاب» است. و ثانیاً هنر در حفظ فضیلت و ایفای نقش و انجام تکالیف محوله است.

خداوند به هر کسی متناسب با جایگاه و نقشش در عالم خلقت فضیلتی داده و به تناسب آن فضیلت وی را مکلف کرده است و نیز فرموده که به هیچ کس بیش از ظرفیت و طاقتش تکلیفی نکرديم «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» و فرمود که فضیلتها و برتری‌های نسبی در دنیاست و برتری واقعی و دائمی در آخرت است. یعنی در آخرت به کسی نمی‌گویند که چون در دنیا به تو چشم و گوش داده بودیم، بیا و این جایزه را بگیر و به دیگری نمی‌گویند که چون تو کر و کور به دنیا آمدی، این عذاب را ببین. بلکه می‌گویند: چون تو از نعمت و فضیلت چشم و گوش عطا شده خوب و درست استفاده کردی، این هم نتیجه‌اش است و چون تو به رغم محرومیت تلاش کردی و به حد امکان عمل کردی، این نتیجه‌ی برابر یا حتی بیشتر را بگیر. به پیامبران نیز نمی‌گویند که چون به شما وحی کردیم، پاداش هم می‌دهیم. بلکه می‌گویند: چون به وحی ایمان آوردید و عمل کردید و بار رسالت را با تحمل مشقات و صبر در مقابل ظلمها درست به مقصد رساندید، این مقام را بگیرید.

درباره‌ی ما نیز همین‌طور است. آیا اصلاً نعمت‌های داده شده به خود را می‌شناسیم؟ آیا به فضیلت‌های خود نسبت به سایر مخلوقات و دیگر انسان‌ها پی برده‌ایم؟ آیا به حد وسعت وجودی خود به کسب معرفت و علم برخاسته‌ایم؟ آیا به آن میزان علمی که به دست آوردیم، ایمان آورده و عمل کردیم؟ آیا هیچ نعمتی را ضایع نکردیم؟ آیا هیچ فرصتی را از دست ندادیم؟ امکان خداشناسی نداریم یا امکان نماز؟ امکان اخلاق حسنه نداریم یا امکان نماز شب؟ امکان بصیرت نداریم یا امکان دشمن‌شناسی؟ چگونه امکان تسلیم و ذلت در مقابل تهاجم فیزیکی یا فرهنگی دشمن را [که مراتب سختتر و آزار دهنده‌تر است] داریم، اما امکان مقابله و جهاد نداریم؟ آیا «شکر نعمت» که به معنای استفاده‌ی صحیح از نعمت داده شده است را به جا آوردیم که مدعی شویم اگر ما نیز امام زمان می‌شدیم، مثل او بودیم؟! ما حتی مثل خودمان هم نشدیم. یعنی نتوانستیم حتی فضیلت‌های اعطایی را شناخته و استفاده‌ی درست ببریم، چه رسد به این که استعدادها عطا شده را به فعلیت برسانیم!

بدیهی است که هنر، به حفظ فضیلت و نعمت داده شده و استفاده‌ی صحیح از آن برای ایجاد ظرفیت اخذ فضیلت بیشتر و بالاتر بردن مرتبه‌ی وجودی است. هنر، عمل به علم است. هنر به ایمان نسبت به شناخت است، هنر به حفظ خود از گزند آفات (معاصی که ایمان را می‌سوزاند) است.

بدیهی است کسی که به نبی‌اکرم (ص) ایمان آورد، با او محشور می‌شود و کسی که به حضرت مهدی (سلام الله علیه) شناخت پیدا کرد، بدان شناخت ایمان آورد و از منتظران بود، با او محشور می‌شود.

سوال ۲۸: برخی از خانمها در توجیه آرایش و بدحجابی شان می گویند: می خواهیم شوهرمان به دیگری نگاه نکند و یا می خواهیم زیبا باشیم. پاسخ دینی و روانشناختی چیست؟ (۲۳ شهریور ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته که این ادعاها فقط بهانه های توجیهی است. وقتی انسان دلیلی برای کاری اقامه می کند، لابد آن کار باید دلیل مورد نظر را محقق نماید، مثلاً می گوید: این کار می کنم تا پول در بیاورم یا این ورزش را انجام می دهم تا سالم بمانم و ... پس اگر از آن کار پولی در نیآورد و یا آن ورزش برایش مضر باشد، دلایل اقامه شده دیگر وارد و معقول نخواهد بود. دلایل اقامه شده ی فوق برای توجیه بدحجابی نیز همین طور است.

الف - در این که انسان (چه مرد و چه زن) عاشق زیبایی است، تردید و انکاری نیست، چرا که خداوند متعال انسان را در فطرتش عاشق خود آفریده است و خداوند زیباست. و «جمیل» از اسمای خداوند عزوجل است. لذا فرمود: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ، يُحِبُّ الْجَمَالَ» - یعنی خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد. اما باید دقت نمود که زیبایی چیست؟ و گاهی نیز انسان با دست خود زیبایی را مبدل به زشتی می کند. به عنوان مثال: هر گیاه و گلی از زیبایی های خاص خود برخوردار است، اما اگر انسان گیاه خشخاش را جهت تولید مواد مخدر و بدبخت کردن انسان ها زراعت کند، دیگر زیبا نیست و حتی بهتر است مزرعه به آتش کشیده شود.

زن و زیبایی زن [و حتی مرد] نیز همین گونه است. آرایش زن را زیبا می کند. اما اگر قرار باشد نحوه ی ارائه ی این زیبایی موجب انحراف خود او و جامعه گردد، این زیبایی به زشتی مبدل می گردد.

ب - آرایش و زیبا نمودن خود برای شوهر، از بهترین کارهاست (و البته آرایش، خوش بویی و خوش پوشی مرد برای همسرش نیز چنین است) و اسلام عزیز نیز توصیه های فراوان و مؤکدی در این باره دارد. اما بدیهی است که اگر کسی بخواهد به خاطر سیر شدن چشم شوهرش و جلوگیری از نگاه او به نامحرم خود را آرایش کند، این کار را در خانه ی خود و برای شوهرش انجام می دهد نه در معابر عمومی برای شوهران دیگران. اگر مردی در کوچه و خیابان و محافل مختلف هیزی می کند، لابد به زنان زیبایی که زیبایی های خود را به صورت رایگان عرضه می کنند نگاه می کند. پس هیچ منطقی ندارد که خانمی خود را از آنان قرار داده و نظر همه ی مردان را به خود جلب کند و مدعی شود که برای شوهرم است.

ج - آنان که این ناهنجاری اخلاقی و رفتاری خود را با جملاتی چون «می خواهم زیبا باشم» توجیه می کنند نیز باید دقت داشته باشند که اولاً همه دوست دارند زیبا باشند - ثانیاً زیبایی فقط به چشم و ابرو و مو و لب و دهن نیست، بلکه زنانیت هم زیباست، عقل هم زیباست، عفاف هم زیباست ... و آن زیبایی که حرمت، حیا، عقل، وزانت، عفت و هنجارهای اخلاقی و رفتاری فرد و جامعه را ضایع کند و به هم بریزد که اصلاً نه تنها زیبا نیست، بلکه بسیار هم زشت است - ثالثاً: «می خواهم زیبا باشم» با «می خواهم زیبا جلوه کنم» بسیار متفاوت است. البته میل به جلوه ی نیکو نیز فطری است، اما انسان عاقل باید دقت کند که چگونه، در کجا و برای کی جلوه می کند؟ رابعاً این دسته از افراد دقت کنند که آیا طرف های مقابل نیز آنان را زیبا می بینند؟ به عنوان مثال: اگر زنی خود را آرایش کرد و با لباس های بدن نما در انظار عمومی ظاهر شد، رهگذرانی که او را می بینند و برخی نیز هیزی می کنند، وی را زیبا می بینند؟ یا آن که طعمه ای پست و ارزان، لقمه ای خوش مزه و رایگان و وسیله ای عمومی برای لذت های شهوانی خود می بینند؟ حال اگر خانمی اول صبح خود را چنین آراست و در خیابان ها راه افتاد و به هر رهگذری لذتی رساند، زیباست؟ آیا هیچ مرد موقر و عاقلی خواهان و عاشق آنها می شود و حاضر است با چنین دختر یا خانمی ازدواج کند؟ یا ارزشی بیش از لذت شهوانی زودگذر برایشان قائل نیست و اگر بحث ازدواج پیش آید، به دنبال دختر یا خانم عاقل، وزین و عقیف می گردد؟!

ما سؤال می کنیم که آیا دختران و زنان امریکایی یا اروپایی دوست ندارند زیبا باشند؟ چرا هیچ کدام برای گذر از معابر عمومی یا حضور در جامعه برای انجام امور جاری (تحصیل، خرید، دید و بازدید، میهمانی و ...) آرایش نمی کنند؟ چرا مصرف لوازم آرایشی تولید فرانسه، در کشورهای ایران، به مراتب بیش از خود فرانسه یا سایر کشورهای اروپایی چون انگلیس، آلمان و ایتالیا است(!؟)

این که یک دختر خانم شب یک شو، خواننده یا رقاصه یا مدلی را می بیند و صبح - بدون آن که فکر کند آن شکل برای دیسکو، بالماسکه، روی سن، خواننده و رقاصه بود - خود را شبیه کرده و برای خرید سیب زمینی یا پرداخت قبض آب و برق یا سر زدن به اقوام و آشنایان از خانه در می آید و با آن وضعیت سوار تاکسی و اتوبوس شده و یا پیاده راه می افتد و ... زیبایی است و یا نشان از کم خردی، بی شخصیتی، بی هویتی و خودباختگی و تقلید کور دارد؟

د - دقت شود که عمده علت «بدحجابی» به هر صورتی که رخ دهد، مثل آرایشها و پوششهای عجیب و غریبی که در معابر مشاهده می شود و یا نحوه رفتار، گفتار و ارتباط ناپسند، ناشی از ضعف اعتقادی، فرهنگی، علمی و خودباوری است که زمینه را برای حقارت و الگوپذیری از غیر مساعد می نماید. در واقع یک نوع اختلال و عدم تعادل روحی و روانی است، نه زیبایی و کمال.

www.x-shobhe.com

سوال ۲۹: ریشه‌ی این تفکر که با عقل می‌شود خدا را شناخت و معصیت نیز نمود، لذا نیازی به احساس نیست، کجاست و آیا پاسخ عقلی و قرآنی دارد؟ (۲۹ شهریور ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ریشه‌ی این ادعای غیرمعقول اندیشه‌ها و آموزه‌های «وهابیت» که می‌داند مسلمانان [اعم از شیعه و سنی] احساسات بسیار پاک و عمیقی نسبت به مقدسات خود دارند و می‌خواهد این عامل قدرتمند حفظ ایمان را از مسلمانان بگیرد، تا مثل آنان گرایشی خشک و تنفرآور به اسلام ایجاد شود.

الف - پاسخ عقلی:

الف/۱: اگر کمی عقل را به کار اندازند متوجه می‌شوند که خداوند حکیم هیچ حالت یا صفت و اساساً چیزی را بدون حکمت [ضرورت] خلق نکرده است. پس اگر به انسان احساسات هم عطا نموده، لابد انسان برای شناخت، ایمان، عمل و کلاً زندگی و رشد، به احساسات هم نیاز دارد.

الف/۲: رشد مستلزم شناخت است. از شناخت خداوند متعال گرفته تا شناخت محسوسات مادی. و هر شناختی کار عقل نیست. برخی از امور با عقل شناخته می‌شوند «مثل: وجود». برخی دیگر با حس‌های مادی شناخته می‌شوند «مثل: رنگ، بو، مزه، ابعاد، صدا و...» و برخی دیگر نیز با قلب شناخته می‌شوند «مثل: حب و بغض» یا گرایش‌های فطری، مانند عشق به کمال که منشأش همان «حب» است.

الف/۳: اتفاقاً باورها و گرایش‌های قلبی، به مراتب بیش از استنتاج‌های عقلی، انسان را به بندگی دعوت و از معصیت باز می‌دارد. چه بسا انسان نسبت به خیلی چیزها علم و معرفت دارد، اما فقط به دنبال چیزی می‌رود که آن را دوست دارد. مثل کسانی که می‌دانند «حقیقت» چیست، اما با آن مخالفت یا دشمنی می‌کنند. چنانچه ابلیس خدا را خوب می‌شناخت، اما نفسش را بیشتر دوست داشت.

ب - پاسخ نقلی:

وحی:

خداوند متعال ضمن آن که دلایل و براهین عقلی فراوانی برای توحید و سایر اصول بیان می‌فرماید، محبت را عامل اصلی اطاعت و بندگی و تبعیت از رسول اکرم (ص) و بالتبع قرآن و اهل بیت (ع) و همچنین محبت متقابل را سبب بخشش گناهان برمی‌شمرد و می‌فرماید:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران، ۳۱)

ترجمه: [یا محمد] به آنان بگو: اگر شما خدا را دوست دارید پس از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست داشته باشد و گناه شما را ببامرزد و خدا خیلی آمرزنده و مهربان است.

و همچنین علت روی برگرداندن از خداوند متعال و بالتبع گناهان را نیز «محبت» به نتایج و متاع زودگذر دنیا برمی‌شمرد و می‌فرماید:

«إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا» (الإنسان، ۲۷)

ترجمه: بی‌گمان اینان بهره‌ی زود و گذرا [دنیوی] را دوست دارند و روزی سنگین را که در پیش دارند، رها می‌کنند.

پس مشاهده می‌شود که «محبت» عامل عبادت و بندگی و همچنین سبب «عصیان» است، نه استدلال‌های عقلی.

حدیث:

پیامبر اکرم^(ص) به همین معنا اشاره نموده و می فرماید:

«حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» - محبت دنیا ریشه‌ی همه‌ی گناهان است.

از امام صادق^(علیه السلام) نیز سؤال می‌کنند: آیا «حب و بغض» - دوست داشتن و بد آمدن - جزو ایمان است؟ ایشان می‌فرماید: اصلاً ایمان چیزی نیست به جز «حب و بغض».

و در خاتمه آن که در کلام وحی «مودت» که اطاعت توأم با «محبت» است، به عنوان نتیجه‌ی رسالت بیان گردیده است و به همین دلیل است که وهابیت می‌خواهد با انکار اصل «احساسات قلبی» که جایگاه «حب و بغض» است، زمینه‌ی محبت به حضرت رسول اکرم^(ص) و اهل بیت^(ع) و قرآن و اسلام و مسلمین را از قلب‌ها بزدايد.

www.x-shobhe.com

سوال ۳۰: چرا بعد از ۱۴۰۰ هنوز در شهادت‌ها یا روز عاشورا (دهه) سیاه می‌پوشیم؟

(بردسکن) (۲۳ شهریور ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در تحقیق و مطالعه جهت یافتن پاسخ یک سؤال یا به ویژه شبهه، همیشه دقت نمایید که گاهی توجه به «هدف» از طرح یک شبهه، بسیار مهمتر از «پاسخ» آن است و در واقع پاسخ جامع در همان «هدف» نهفته است. مسئله‌ی عزاداری برای امام حسین (علیه‌السلام) همیشه برای دشمنان اسلام ناب و تشیع، یک معضل غیرقابل حل بوده است، چرا که همین عزاداری‌ها و ذکرها، یک فرهنگ را زنده نگه می‌دارد و سبب تداوم آن حرکت می‌گردد. لذا همیشه سعی دارند که موضوع عزاداری مسلمین (به ویژه شیعیان) را به انحای مختلف زیر سؤال ببرند. و جالب آن که هجمه‌ی سؤالات و شبهات نیز با نزدیک شدن ایام (مثلاً از یکی دو ماه قبل) به شدت افزایش می‌یابد.

اخیراً نیز این شبهه به طرق گوناگونی دوباره مطرح و فرافکنی شده است. گاهی مسئله‌ی «عقل و احساس» را مطرح می‌کنند و گاهی موضوع ضرورت تفکر در راه امام را بهانه قرار می‌دهند ... و این سؤالات و شبهات را در اذهان مطرح می‌کنند. [و البته شما عزیزان حتماً سؤال و شبهه را ارسال نمایید تا پاسخ تقدیم گردد]. که سؤالات ذیل که توسط کاربران گرامی ارسال شده از همین نوع است که تقاضا می‌شود حتماً مطالعه نمایید:

الف: «ریشه‌ی این تفکر که با عقل می‌شود خدا را شناخت و معصیت نیز ننمود، لذا نیازی به احساس نیست، کجاست و آیا پاسخ عقلی و قرآنی دارد؟»

ب: «چه چیز بیانگر راه امام حسین (ع) است، تفکر ایشان و یا مصیبت‌ها و زخم‌های ایشان؟»

و اما پاسخ:

الف - در روی کره‌ی زمین هیچ ملتی وجود ندارد که شعایر فرهنگی خود [چه ملی باشد و چه دینی] را با بزرگداشت حفظ نکند. یک مسیحی هنوز صلیب را از کلیسا گرفته تا گردن خود آویزان می‌کند و حتی صلیب نشان مسیحیت است. در حالی که صلیب فقط بیانگر یک مصیبت وارده است. اگرچه واقعیت ندارد. اما جالب آن که در زمان حکومت کلیسا، انداختن صلیب بر همگان واجب شد و حکومت، کسانی که امتناع می‌کردند را تحت پیگیری و حتی آزار و اذیت قرار می‌داد و ریشه‌ی «کراوات» که از کروات‌های یوگسلاوی سابق آغاز شد و «پاپیون» نیز همین است.

یهودی‌ها پس از سه هزار سال، هنوز شعار «از نیل تا فرات» می‌دهند و این شعار را برای خود مقدس می‌شمارند و علامت خود را که طراحی شده‌ی فراماسون است تحت عنوان «ستاره‌ی داود» حتی در طراحی آرم یا لوگوی شرکت‌ها و کالاها به کار می‌برند.

زرتشتی‌ها که دیگر هیچ اثر مطمئنی از سوابقشان باقی نمانده است و آنچه در دست است بیشتر به «مجوس‌ها» مربوط است، هنوز شعایر خود را حفظ کرده و برای خود آرم و لوگویی درست کرده‌اند و حتی آن را با چاپ روی کیسه‌ها یا نایلکس‌های فروش کالا، به خورد مسلمین می‌دهند.

بودایی‌ها، هندوها، شیطان‌پرست‌ها و ... نیز هنوز آداب، مراسم و شعایر خود را حفظ کرده‌اند و هیچ کدام قدمت‌های دو، سه و حتی ۵ هزار ساله‌ی باور کاذب خود را دلیلی برای کنار گذاشتن نمی‌دانند.

اما نوبت به «امام حسین (علیه‌السلام)» و مصیبت‌های عاشورا و زنده نگه داشتن این حرکت - که در واقع مقابله با جهل، عوام‌فریبی، خرافه، طاغوت‌گرایی، اسلام‌یزیدی یا امریکایی، ظلم و جور است - که می‌رسد، یا عقل را بهانه می‌کنند، یا قدمت تاریخی را به میان می‌کشند و یا ... در هر حال می‌خواهند این نباشد.

ب - راه امام حسین (ع) و قائله‌ی عاشورا برای شیعیان و همه‌ی آزادی‌خواهان و انسان‌های واقعی قدمت تاریخی ندارد، هنوز زنده است و ادامه دارد. شاید مصداق یزید زمان تغییر یابد، اما امام‌کشی و مسلم‌کشی،

از پیرمرد گرفته تا طفل صغیر، هنوز ادامه دارد و مسلمانان (به ویژه شیعیان) نیز همه ساله با عزاداری بر مصیبت های ابا عبدالله الحسین^(ع)، ضمن بزرگداشت، حرکت را برای تداوم، زنده نگه می دارند و با عزاداری و سیاه پوشیدن و ... نیز جهت و خط خود را مشخص و اعلام می دارند. و دشمن از همین وضع ناراحت است.

ذیلاً فرمایشی از حضرت امام خمینی^(ره) در همین باب تقدیم می گردد تا اولاً موجب دانایی و بصیرت بیشتر گردد و ثانیاً نسل جوان عزیز بداند که این مباحث، به ویژه مخالفت با عزاداری برای ائمه و به ویژه حضرت سیدالشهداء^(ع) همیشه بوده است. چرا که اثرش را می دانند:

«در آن وقت، یکی از حرف ها که هی رایج بود، می گفتند: «ملت گریه»؛ برای این که مجالس روضه را از دستشان بگیرند. این که همه ی مجالس روضه را آن وقت تعطیل کردند، آن هم به دست کسی که خودش در مجالس روضه می رفت و آن بازی ها را در می آورد، قضیه ی مجلس روضه بود یا از مجلس روضه آنها یک چیز دیگر می فهمیدند و آن را می خواستند از بین ببرند؟ قضیه ی عمامه و کلاه بود یا از عمامه یک چیز دیگری آنها می فهمیدند و روی آن میزان عمامه را با آن مخالفت می کردند؟ آنها فهمیده بودند که از این عمامه یک کاری می آید که نمی گذارد اینها این را که می خواهند، عمل کنند و از این مجالس عزاداری یک کاری می آید که نمی گذارد اینها کارشان را انجام بدهند.

وقتی یک ملت در ماه محرم، سرتاسر یک مملکت، یک مطلب را می گویند، شما انگیزه ی این گریه و این اجتماع در مجالس روضه را خیال نکنید که فقط این است که ما گریه کنیم برای سیدالشهدا. نه سیدالشهدا احتیاج به این گریه ها دارد و نه این گریه ها خودش - فی نفسه - کاری از آن می آید، لکن این مجلس ها مردم را همچو مجتمع می کنند و یک وجهه می دهند، سی میلیون، سی و پنج میلیون جمعیت در دو ماه محرم و خصوصاً دهه ی عاشورا، یک وجهه، طرف یک راه می روند. اینها را در این ماه محرم، خطبا و علما در سرتاسر کشور می توانند بسیج کنند برای یک مسئله. این جنبه ی سیاسی این مجالس بالاتر از همه ی جنبه های دیگری که هست. بی خود بعضی از ائمه ی ما نمی فرمایند که برای من در منابر روضه بخوانند. بی خود نمی گویند ائمه ی ما به این که هر کس که بگیرد، بگیراند یا صورت گریه، گریه کردن به خودش [بگیرد] اجرش فلان فلان است. مسئله، مسئله ی گریه نیست. مسئله، مسئله ی تباهی نیست. مسئله، مسئله ی سیاسی است که ائمه ی ما با همان دید الهی که داشتند، می خواستند که این ملت ها را با هم بسیج کنند و یکپارچه کنند از راه های مختلف. اینها را یکپارچه کنند تا آسیب پذیر نباشند.»